
۲۴
سرآغاز خلقت



بسم الله الرحمن الرحیم

سرآغاز خلقت

نویسنده:

ادارهٔ پاسخ گویی به سؤالات دینی آستان قدس رضوی

ناشر چاپی:

آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سرآغاز خلقت

مشخصات کتاب

رهیافت ۲۴ ، سرآغاز خلقت

تهیه و تدوین: ادارهٔ پاسخ گویی به سؤالات دینی

تنظیم و تولید: ادارهٔ تولیدات فرهنگی

مشخصات نشر : مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۹۲.

طرح جلد: گرافیک آسمان

صفحه آرا: محمود کریم پور

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۳

نشانی: حرم مطهر امام رضا (علیه السلام) صحن جمهوری اسلامی،

ادارهٔ پاسخ گویی به سؤالات دینی

تلفن: ۳۲۰۲۰ - ۰۵۱ دورنگار: ۳۲۲۴۰۶۰۲ - ۰۵۱

رایانامه: eppasokh@aqrazavi.org

ص: ۱

اشاره

رهیافت اعتقادی؛

سرآغاز خلقت

ویژهٔ استادان

پاسخ گویی به سؤالات دینی

فهرست

مقدمه

قال الرضا (علیه السلام): رحم الله عبدا أحيا أمرنا فقلت له: وكيف يحيى أمركم؟ قال: يتعلم علومنا ويعلمها الناس... (۱)

عبد السلام می گوید از امام رضا (علیه السلام) شنیدم می فرمود: خداوند مورد رحمت قرار دهد هر آنکه امر ما را احیا و زنده می کند. به ایشان گفتم: چگونه امر شما احیاء می شود؟ فرمودند: علوم ما را فراگیرد و آن را به مردم تعلیم دهد....

اداره پاسخگویی به مسائل دینی مفتخر است در راستای رسالت این اداره مبنی بر اشاعه فرهنگ تشیع و پاسخگویی به سوالات مردم در این حوزه گسترده ازدین، محتوای پیش رو را به اساتید فرهیخته تقدیم نماید.

در این نوشتار تلاش کرده ایم علاوه بر دادن اطلاعات و محتوای غنی، پاسخی مناسب با محتوایی یکسان نیز در اختیار استادان قرار دهیم تا از تعدد جواب و تشویش خاطر مراجعین و سوال کنندگان جلوگیری شود.

تلخیص کتاب های تخصصی موجود در این حوزه و جمع بندی جواب ها و بی نیازکردن استادان از رجوع به منابع پرشمار در هنگام پاسخگویی، از اهداف اصلی تهیه و تنظیم این قبیل نوشتارهاست.

برای رسیدن به این مهم،

۱- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۵۷ ، ح ۶۹

کـارگروهی از اسـتادان و کارشـناسان فرهیختـهٔ این ادارهٔ موضوع پیشـنهادی را موشـکافانه بررسـی می کننـد و محصول تلاش خویش را به داوری و نظارت هیئت علمی می گذارند.

این مجموعه کتـاب هـا در چهـار دسـته موضوعی تـدوین و ارائه می شود: رهیافت احکام، رهیافت اعتقادی، رهیافت تربیتی، و رهیافت ترکیبی (مرکب از هر سه موضوع).

بی شک بررسی دقیق و نگاه نقادانه شما فرهیخته گران قدر، ما را در جهت بهبود کیفی این مجموعه یاری خواهد کرد.

جبهه خضوع به درگاه قدسـی احدیث می ساییم که توفیق خدمت در بارگاه سراسـر نور و ملکوتی حضرت رضا (علیه السلام) را ارزانی مان فرمود. امید است بتوانیم به پاس این افتخار و با اسـتعانت از محضر آن امام همام (علیه السلام) به مصداق روایت نورانی فوق، جرعه ای از علم و معرفت حقیقی را نوشیده، و به تشنگان راستین آن بنوشانیم.

اداره پاسخ گویی به سوالات دینی

پیشگفتار:

انسـان، گوهر آفرینش و شب چراغ شبسـتان آن است. به انسان، جهان، زیبا، بامعنی، پرجلوه و رخشان است. همه آفریـده های آفریـدگار از کوچـک ترین تـا بزرگ ترین آنها، آن گاه جلوه گری آغازیدنـد، نمود یافتنـد و رخ نمودنـد که ذات حضـرت باری، انسان، این حامل اسـمای خود را آفریـد و بر تارک این جهان شـکوفاند. انسانِ از گِل آفریـده شده، به انقلابِ نفخِ روحِ الهی اوج گرفت، شرافت و کرامت یافت و مسجود ملائک گردید.

سخن متقن و فصـل الخطاب درباره ی چنین موجودی، شایسـته خالق اوست و قرآن- تنها کتاب خالی از تحریف حاوی وحی الهی- دربردارنده دانش ها و بینش های وحیانی درباره این گل سرسبد آفرینش است.

ازجمله مطـالبی که قرآن، پیرامون انسـان بیان می دارد آموزه های این کتاب مقـدس درباب آغاز خلقت اوست؛ آگاهی هایی که حلال مسائل و پاسخ گوی شبهات درباره چگونگی طلوع خورشید وجودی اوست.

در رهیـافت پیش روی شـما فرهیخته گرامی که شامل سه مقاله حول محور آغاز خلقت آدمی و شـبهات پیرامون آن هاست به ترتیب:

۱. تکثیر نسل بشر؛چگونگی ازدواج فرزندان آدم

۲. عالم ذر

۳. فرضیه داروین

مورد بحث و فحص قرار گرفته است. امید است مورد استفاده و امعان نظر قرار گیرد.

این مجموعه با همت سروران گرامی حجج اسلام و المسلمین آقایان ضیایی، کشاورز و ابهری تنظیم شده است.

خدا بر توفیقات ایشان بیافزاید.

ادارهٔ پاسخ گویی به سؤالات دینی

فصل اول: تکثیر نسل بشر، چگونگی ازدواج فرزندان آدم

اشاره

درآمد

در این گفتار، پرسشی اساسی را پاسخ خواهیم داد: چگونگی تکثیر نسل بشر. آیا فرزندان آدم باهم ازدواج کردند؟ گرچه این پرسش در نگاه اول، اهمیت خاصی ندارد و بی فایده به نظر می آید؛ برخی، مغرضانه آن را مطرح می کنند. این افراد از دیرباز دو هدف اصلی را در نظر داشته اند:

۱. ترویج و تأیید آیین مجوسیت و جواز ازدواج با محارم؛

۲. تضعیف علمی مبانی ادیان ابراهیمی.

ازاین رو، این پرسش از اهمیت استراتژیک برخوردار بوده و هست. ائمهٔ اطهار علیهم السلام نیز از پاسخ دادن به آن سر باز نزده اند و آن را جزء پرسش های بی اهمیت ندانسته اند. در این جزوهٔ مختصر، اثبات خواهیم کرد که تکثیر به طور عادی و با ازدواج خواهر و برادر بوده است. البته این به هیچ وجه تأییدی بر آیین باطل مجوسیت نیست. روایات معارض با این قول را نیز به طور مشخص بررسی می کنیم.

این پرسش از ابتدای خلقت انسان بوده است و به اصطلاح پرسشی از ماقبلِ تاریخ است. پس راهی برای رسیدن به پاسخ آن به وسیلهٔ علوم انسانی و حتی تاریخ نداریم. گرچه اقوال مورّخان را نیز دراین خصوص در آخر بیان خواهیم کرد، معتقدیم پاسخ را منحصرًا باید در کلام خداوند متعال و متصلان به وحی جست وجو کنیم یا دست کم مطمئن ترین پاسخ را در کلام ایشان می توانیم بیابیم.

۱. اختلاف اقوال

دراین باره نظریه های متعددی وجود دارد:

۱. فقط در مرحلهٔ اول، ازدواج هابیل و قابیل، هرکدام با خواهر همزاد دیگری؛

۲. ازدواج هابیل با حوریه و قابیل با جن؛

۳. ازدواج شیث (هبه الله) با حوریه و...؛

۴. ازدواج با نسل های گذشتهٔ ساکن در زمین قبل از خلقت آدم.

به نظر می رسد قول اول صحیح است؛ گرچه با قول سوم منافاتی ندارد و می توان دو قول را باهم جمع کرد. جمع شدن این دو قول از مدارک آن ها نیز روشن می شود. در ادامه به مدارک این اقوال اشاره خواهیم کرد. در ابتدا به ادلهٔ موافقان قول اول اشاره خواهیم کرد و سپس ادلهٔ مخالفان آن را تبیین می کنیم.

۲. ادلهٔ قول اول

۱.۲. ظاهر قرآن

ظاهر قرآن با قول اول مطابق است؛ یعنی ازدواج در نسل اول، بین خواهر و برادر به طور خاص بوده است. اطلاق آیات متعددی بر این معنا دلالت می کند:

۱. آیهٔ اول سورهٔ نساء: «یاأَیُّهَاالنَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالاً کَثیراً وَ نِساءً وَ اتَّقُوااللَّهَ الَّذی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقیباً»

ظاهر آیه می فرماید: «بَثَّ مِنْهُما رِجالاً کَثیراً وَ

نِساءً»، نه از حورالعین و نه از جن.

اشکال: ممکن است اشکال نقضی کنند به کیفیت تولد حضرت عیسی(علیه السلام) که «منهما» نبوده است.

پاسخ: خداوند متعال می فرماید خلقت عیسی(علیه السلام) نیز مثل آدم(علیه السلام)، استثناست: «إِنَّ مَثَلَ عیسی عِنْدَاللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُون»(۱) این درحالی است که همسرانِ پسران آدم را جزء استثناها نشمرده است؛ بلکه آیهٔ شریفهٔ بالا ظهور دارد که همسران آن ها از جنس خودشان بودند.

اشکال: این آیه غالب انسان ها را می گوید؛ نه همهٔ آن ها را.

پاسخ: ممکن است این سخن درست باشد؛ اما دلیلی بر وقوع و اثباتش نیست تا بتوان از ظاهر آیات دست برداشت.

۲. اطلاق آیاتی که دلالت می کنند بر اینکه انسان از «طین»، «ماء مهین»، «منی یمنی» و «تراب» است؛ همانند آیهٔ ۷۲ سورهٔ سجده و آیهٔ ۷۱ سورهٔ ص و آیهٔ ۱۲ سورهٔ اعراف و... . با توجه به این پیش فرض که ملائکه یا حورالعین یا به خصوص جن، منی انسانی (ماءالمرأه) یا همان تخمک ندارند تا با لقاحِ اسپرم، جنین مرکب از انسان و ملائکه یا حور یا جن تشکیل شود.

اشکال: منظور از این دسته از آیات، اجزای اصلی انسانی و غالب کلی او و منشأ اصلی اش از طین و خاک است، نه تمام اجزایش. ازاین رو به اطلاق آیه

۱- آل عمران، ۵۹.

نمی توان تمسک کرد. مؤید این اشکال، چیزی است که در روایات آمده است: نگفتن «بسم الله» در هنگام زفاف، موجب می شود شیطان در فرزند شریک شود. همچنین آنچه در فتاوا آمده است نیز بر امکان ازدواج با جن دلالت می کند.(۱)

پاسخ: صِرف جواز ازدواج، به معنای امکان تولیـد مثل نیست. فرض امکان تولید مثل در آنجا که تمثّل صورت پذیرد یا بدن انسانی بـا خصوصیات انسـانی به دست آورنـد، همگی وجوهی عقلی است که امکـانش هست؛ ولی دلیلی بر وقوع و اثبـاتش نیست تا بتوان از ظاهر آیات دست برداشت. بعداً به این مطلب اشاره خواهیم کرد.

۳. سورهٔ سجده، آیات ۷ و ۸: «الَّذی أَحْسَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ خَلَقَهُ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طینٍ* ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَهٍ مِنْ ماءٍ مَهینٍ»

جملـهٔ «جَعَلَ نَسْـلَهُ مِنْ سُـلالَهٍ مِنْ ماءٍ مَهینٍ» در تکثیر نسل از ماء انسانی ظهور دارد که شامل منی مرد و زن می شود. اشـکال و جواب آیهٔ قبل در اینجا نیز جاری است.

۴. سورهٔ مبارکهٔ حجر، آیهٔ ۲۹ و ص، آیهٔ ۷۲: «فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی فَقَعُوا لَهُ ساجِـدینَ» روح الهی دمیـده شده در انسـان غیر از آن چیزی اسـت کـه در موجـودات دیگر وجـود دارد. ایـن روح، مختص انسـان است. بـا این فرض که این روح، همان روح انسانی است که در فرزندان آدم نیز هست، اختلاط او با جن و حور دیگر معنا ندارد.

۱- استفتائات آیت الله بهجت، ج۴، ص۱۵، سؤال۴۵۸۹.

اشکال: شاید برای دمیدن روح انسانی، انسان بودن یک طرف از پدر و مادر کافی باشد. با این احتمال، استدلال شما باطل می شود.

پاسخ: آیا ازطرف دیگر، روح و جانِ مختص ملائکه یا جن و مانند آن نیز در او دمیده می شود یا خیر؟ هر دو فرض آن خلاف ظاهر آیه است.

۵. ظهور آیاتی که دلالت می کنند خلقت همسران انسان ها از جنس خود آن هاست:

«فاطِرُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً وَ مِنَ الْأَنْعامِ أَزْواجاً یَذْرَؤُکُمْ فیهِ لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ وَ هُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ»(۱)

«وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ»(۲)

«وَ اللَّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَزْواجِکُمْ بَنینَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ أَفَبِالْباطِلِ یُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ یَکْفُرُونَ»(۳)

در آیۀ آخر نیز مثل آیۀ اول سورۀ نساء، بعد از بیان اینکه همسران شما از جنس شما هستند، به صراحت می فرماید: «از همسران شما برای شما فرزندانی قرار دادیم»، نه از همسرانی غیر از جنس شما.

اشکال: این آیه غالب انسان ها را می گوید، نه همۀ آن ها را؛ مخصوصاً که برخی، همسرانی از جن برمی گزینند.

۱- شورا، ۱۱.

۲- روم، ۲۱.

۳- نحل، ۷۲.

پاسخ: ممکن است این سخن درست باشد؛ اما دلیلی بر وقوع و اثباتش نیست، به طوری که بتوان از ظاهر آیات دست برداشت.

۶. به غیر از آیهٔ اول سورهٔ نساء، آیات دیگری که دلالت می کنند ما از یک جنس هستیم:

«وَ هُوَ الَّذی أَنْشَأَکُم مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَفْقَهُونَ»(۱)

«خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها وَ أَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِیَهَ أَزْواجٍ یَخْلُقُکُمْ فی بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لَهُ الْمُلْکُ لا إِلهَ إِلاَّ هُوَ فَأَنَّی تُصْرَفُون»(۲)

«هُوَ الَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِیَسْکُنَ إِلَیْها فَلَمَّا تَغَشَّاها حَمَلَتْ حَمْلاً خَفیفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوا اللَّهَ رَبَّهُما لَئِنْ آتَیْتَنا صالِحاً لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرین»(۳)

اشکال: این آیه غالب انسان ها را می گوید، نه همهٔ آن ها را.

پاسخ: ممکن است این سخن درست باشد؛ اما دلیلی بر وقوع و اثباتش نیست، به طوری که بتوان از ظاهر آیات دست برداشت.

۱- انعام، ۹۸.

۲- زمر، ۶.

۳- اعراف، ۱۸۹.

۲.۲. روایات مطابق با ظاهر قرآن

حدیث اول

«و سألته عن النّاس کیف تناسلوا من آدم صلی الله علیه؟ فقال: حملت حواء هابیل و أختا له فی بطن، ثم حملت فی البطن الثانی قابیل و أختا له فی بطن، فزوج هابیل التی مع قابیل و تزوج قابیل التی مع هابیل، ثم حدث التحریم بعد ذلک.»(۱)

حدیث ازنظر سند و دلالت کاملاً معتبر است. سند حدیث این گونه است: حمیری قمی(۲) حدیث را با یک واسطه از امام رضا(علیه السلام) نقل می کند. این واسطه احمدبن محمدبن ابی نصر، از اصحاب اجماع است. در کلمهٔ «سألته»، سؤال کننده از امام رضا(علیه السلام)، احمدبن محمدبن ابی نصر است. دلالت حدیث بسیار صریح و واضح است و شبههٔ تأیید مجوسیه را نیز با جملهٔ «حدث التحریم بعد ذلک» جواب می دهد.

اشکال: علامه مجلسی و فیض کاشانی و دیگران این حدیث و حدیث بعد را بر تقیه حمل می کنند.

«بیان: هذان الخبران محمولان علی التقیه لاشتهار ذلک بین العامه.»(۳)

«إن قیل کیف التوفیق بین هذه الأخبار و الاخبار الأولی (أی الأخبار التی فیها ازدواج الجن و نحوه)

۱- قرب الاسناد، ص۳۶۶، حدیث۱۳۱۱.

۲- وفات: ۳۰۰.

۳- بحار الأنوار، ج۱۱، ص۲۲۶.

قلنا الاخبار الأولی هی الصحیحه المعتمد علیها و إنما الأخیره فإنما وردت موافقه للعامه فلا اعتماد علیها مع جواز تأویلها بما توافق الأوله.»(۱)

پاسخ:

۱. حدیث قرب الاسناد درضمن سؤالات فراوانی است که احمدبن محمدبن ابی نصر از امام رضا(علیه السلام) می پرسد. با مراجعه به سؤالات قبل و بعد مشخص می شود که این سؤال در فضای تقیه نبوده است.

۲. به صرف موافقت با عامه، نمی شود حدیث را بر تقیه حمل کرد؛ مگر حدیث معارض داشته باشد و در مرجحات باب تعارض نوبت به مخالفت با عامه برسد. احادیث مخالف در حد تعارض نیستند؛ نه ازنظر سند و نه ازنظر دلالت. بر فرض تعارض، مرجح سندی و موافقت با ظاهر کتاب، بر مخالفت با عامه مقدم است.

۳. ازدواج با جن و فرشته نیز در اقوال مشهور عامه هست. از حدیث علل الشرایع نیز استفاده می شود که ازدواج خواهر و برادر را نه علمای حجاز و نه علمای عراق گفته اند: «لم یختلف فیه فقهاء أهل الحجاز و لا فقهاء أهل العراق.»(۲) این حدیث را درضمن احادیث مخالف نقل خواهیم کرد. همچنین در کتاب های تاریخی معتبر نزد آن ها مثل تاریخ یعقوبی(۳) نیز به این مطلب اشاره شده است.

۴. اگر احادیث موافق در مقام تقیه و موافقت با

۱- تفسیر الصافی.

۲- ممکن است عبارت در مقام بیان مطلب دیگر باشد که توضیحش را بعد از ذکر اصل روایت آورده ایم.

۳- وفات: ۲۷۴.

عامه ذکر شده باشد، دیگر لازم نیست امام رضا(علیه السلام) یا امام سجاد(علیه السلام) برای قول باطل استدلال ذکر کنند و بر استدلالشان پافشاری و تأکید نیز بکنند؛ همان طورکه در حدیث امام سجاد(علیه السلام) ذکر شده است.

حدیث دوم

و عن أبی حمزه الثمالی قال: «سمعت علی بن الحسین(علیه السلام) یحدث رجلاً من قریش قال: لما تاب الله علی آدم، واقع حواء و لم یکن غشیها منذ خلق و خلقت إلا فی الأرض و ذلک بعد ما تاب الله علیه، قال: و کان آدم یعظم البیت و ما حوله من حرمه البیت و کان إذا أراد أن یغشی حواء خرج من الحرم و أخرجها معه، فإذا جاز الحرم غشیها فی الحل ثم یغتسلان إعظاما منه للحرم، ثم یرجع إلی فناء البیت، قال: فولد لآدم من حواء عشرون ولداً ذکراً، عشرون أنثی، فولد له فی کل بطن ذکر و أنثی، فأول بطن ولدت حواء هابیل و معه جاریه یقال لها إقلیما، قال: و ولدت فی البطن الثانی، قابیل و معه جاریه یقال لها لوزا و کانت لوزا أجمل بنات آدم، قال: فلما أدرکوا خاف علیهم آدم الفتنه فدعاهم إلیه و قال: أرید أن أنکحک یا هابیل لوزا و أنکحک یا قابیل إقلیما، قال قابیل: ما أرضی بهذا، أتنکحنی أخت هابیل القبیحه و تنکح هابیل أختی الجمیله؟ قال آدم: فأنا أقرع بینکما فإن خرج سهمک یا قابیل علی لوزا و خرج سهمک یا هابیل علی إقلیما زوجت کل واحد منکما التی خرج سهمه علیها، قال: فرضیا بذلک فاقترعا قال:

فخرج سهم هابیل علی لوزا أخت قابیل و خرج سهم قابیل علی إقلیما أخت هابیل، قال: فزوجهما علی ما خرج لهما من عند الله، قال: ثم حرم الله نکاح الأخوات بعد ذلک. قال: فقال له القرشی: فأولداهما؟ قال: نعم قال: فقال القرشی: فهذا فعل المجوس الیوم، قال: فقال علی بن الحسین(علیه السلام): إن المجوس إنما فعلوا ذلک بعد التحریم من الله. ثم قال علی بن الحسین(علیه السلام): لا- تنکر هذا ألیس الله قد خلق زوجه آدم منه ثم أحلها له؟ فکان ذلک شریعه من شرائعهم، ثم أنزل الله التحریم بعد ذلک.(۱)

در علت ارسال اسانید احتجاج، طبرسی(۲) در مقدمه ذکر فرموده است: «من به جز روایات تفسیر امام عسکری(علیه السلام) بقیهٔ روایات کتاب را بدون سند آورده ام؛ زیرا یا اجماع بر آن هاست یا موافق عقل اند یا در کتاب های مخالف و موافق مشهورند. روایات تفسیر منسوب به امام عسکری(علیه السلام) را با ذکر سند در ابتدای آن ها آوردم؛ چراکه از حیث شهرت مانند بقیهٔ روایات کتاب نیستند.»

روایت ازنظر دلالت کاملاً- صریح است و روایت اول را تأیید می کند. این اشکال را که قول مجوس است نیز به صراحت جواب می دهد و به خلاف آن، استدلال می کند: «إن المجوس إنما فعلوا ذلک بعد التحریم من الله.» حضرت سپس در جواب نقضی می فرماید: «مگر حوا از حضرت آدم خلق نشده است و حال آنکه خداوند حوا را بر آدم

۱- طبرسی، احتجاج، ج۲، ص۴۳.

۲- وفات: ۵۴۸.

حلال قرار داد؟» این درحالی است که قطعاً نکاح با خود نیز حرام است. روایات دراین باره در بحث خودارضایی آمده است.

حضرت در ادامه می فرماید: «این جواز ازدواج با خواهر همزاد برادر دیگر، شریعتی از شرایع آن ها (فرزندان آدم) بود که بعداً تحریم آن صادر شد.» حضرت اشاره می کند به تدریجی بودن صدور احکام (انزال من الله تعالی) و اینکه هر حکم وقتی صادر می شود که امکان عمل به آن وجود داشته باشد. این سخن حضرت در مقام تقریب وجه اول است که مجوس این فعل حرام را بعد از آمدن تحریم الهی انجام می دهند.

حدیث سوم

و فی المجمع(۱) عن الباقر(علیه السلام) «أن حواء امرأه آدم کانت تلد فی کل بطن غلاماً و جاریه فولدت فی أول بطن قابیل و قیل قابین و توأمته إقلیما بنت آدم و البطن الثانی هابیل و توأمته لوزاء فلما أدرکوا جمیعاً أمر الله آدم أن ینکح قابیل أخت هابیل و هابیل أخت قابیل فرضی هابیل و أبی قابیل لأن أخته کانت أحسنهما و قال ما أمر الله بهذا و لکن هذا من رأیک فأمرهما الله أن یقربا قرباناً فرضیاً بذلک (الحدیث)».

نکته مجوس اولین کسانی بودند که ازدواج خواهر و برادری را بعد از حرمت آن، مجاز دانستند. در تأیید این مطلب، روایتی است که مستدرک الوسائل از

۱- طبرسی، مجمع البیان، ج۳، ص۱۸۳.

اختصاص شیخ مفید نقل می کند:

الشیخ المفید فی الإختصاص عن أمیرالمؤمنین(علیه السلام)، أنه قال فی حدیث: «سلونی قبل أن تفقدونی» فقام إلیه الأشعث بن قیس فقال: یا أمیر المؤمنین کیف تؤخذ من المجوس الجزیه و لم ینزل علیهم کتاب و لم یبعث إلیهم نبی؟ قال: «بل یا أشعث، قد أنزل الله علیهم کتاباً و بعث إلیهم نبیاً، حتی کان لهم ملک سکر ذات لیله فدعا بابنته إلی فراشه فارتکبها، فلما أصبح تسامع به قومه، فاجتمعوا إلیه فقالوا: أیها الملک دنست علینا دیننا فأهلکته، فاخرج نطهرک و نقیم علیک الحد، فقال لهم: اجتمعوا فاسمعوا کلامی، فإن یکن لی مخرج مما ارتکبت و إلا فشأنکم، فاجتمعوا، فقال لهم (هل علمتم) إن الله عز و جل لم یخلق خلقا أکرم علیه من أبینا آدم و أمنا حواء؟ قالوا: صدقت أیها الملک، قال: أولیس قد زوج بنیه بناته و بناته من بنیه؟ قالوا: صدقت، هذا هو الدین، فتعاقدوا علی ذلک، فمحاالله ما فی صدورهم من العلم و رفع عنهم الکتاب، فهم الکفره یدخلون النار بغیر حساب.

البته این حدیث را صاحب مستدرک جزء احایث مخالف ذکر کرده است؛ اما بر آن دلالت نمی کند.

۳. ادلهٔ مخالفان قول اول

اشاره

اما احادیث مخالف قول ازدواج خواهر و برادری و موافق با ازدواج با حورالعین و جن متعددند. مهم ترین حدیثی که در این مقام به آن تمسک می کنند، حدیث علل الشرایع است:

حدیث اول

اشاره

أبی رحمه الله قال: «حـدثنا محمـد بن یحیی العطار عن الحسـین بن الحسن بن أبان عن محمد بن أورمه عن النوفلی عن علی بن داود الیعقوبی عن الحسن بن مقاتل عمن سـمع زراره یقول سئل أبوعبدالله(علیه السلام) عن بدء النسل من آدم کیف کان و عن بـدء النسـل عن ذریه آدم فان أناسا عنـدنا یقولون إن الله عزوجل أوحی إلی آدم یزوج بناته ببنیه و ان هـذا الخلق کله أصـله من الاـخوه و الأخوات؟ فقال أبوعبـدالله(علیه السـلام): تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً یقول من قال هـذا بان الله عزوجل خلق صـفوه خلقه و أحبائه و أنبیائه و رسـله و المؤمنین و المؤمنات و المسـلمین و المسلمات من حرام و لم یکن له من القدره ما یخلقهم من حلال و قـد أخـذ میثاقهم علی الحلال الطهر الطاهر الطیب، فوالله لقـد تبینت ان بعض البهائم تنکرت له أخته فلما نزا علیها و نزل کشف له عنها فلما علم أنها أخته أخرج عزموا له ثم قبض علیه بأسـنانه حتی قطعه فخر میتاً و آخر تنکرت له أمه ففعل هـذا بعینه فکیف الانسان فی انسیته و فضله و علمه، غیر ان جیلًا من هذا الخلق الذی ترون رغبوا عن علم أهل بیوتات أنبیائهم و أخذوا من حیث لم یؤمروا بأخـذه فصاروا إلی ما قد ترون من الضـلال و الجهل بالعلم، کیف کانت الأشـیاء الماضـیه من بدء ان خلق الله ما خلق و مـا هو کاین أبـدا، ثم قال ویـح هؤلاء أین هم عما لم یختلف فیه فقهاء أهل الحجاز و لا فقهاء أهل العراق ان الله عزوجل أمر القلم فجری علی اللوح المحفوظ بما هو کائن إلی

یوم القیامه قبل خلق آدم بألفی عام و ان کتب الله کلها فیما جری فیه القلم فی کلها تحریم الأخوات علی الاخوه مع ما حرم و هذا نحن قد نری منها هذه الکتب الأربعه المشهوره فی هذا العالم: التوراه و الإنجیل و الزبور و الفرقان، أنزلها الله عن اللوح المحفوظ عن رسله صلوات الله علیهم أجمعین، منها التوراه علی موسی(علیه السلام) والزبور علی داود(علیه السلام) و الإنجیل علی عیسی(علیه السلام) و القرآن علی محمد(علیه السلام) و علی النبیین(علیهم السلام) و لیس فیها تحلیل شیء من ذلک، حقاً أقول ما أراد من یقول هذا و شبهه إلا تقویه حجج المجوس فما لهم قاتلهم الله، ثم أنشأ یحدثنا کیف کان بدء النسل من آدم و کیف کان بدء النسل من ذریه، فقال: ان آدم(علیه السلام) ولد له سبعون بطناً فی کل بطن غلام و جاریه إلی أن قتل هابیل، فلما قتل قابیل هابیل جزع آدم(علیه السلام) علی هابیل جزعاً قطعه عن اتیان النساء فبقی لا یستطیع ان یغشی حواء خمس مئه عام ثم تخلی ما به من الجزع علیه فغشی حواء فوهب الله له شیئاً وحده لیس معه ثان واسم شیث هبه الله و هو أول من أوصی إلیه من الآدمیین فی الأرض، ثم ولد له من بعد شیث یافث لیس معه ثان فلما أدرکا و أراد الله عزوجل ان یبلغ بالنسل ما ترون و أن یکون ما قد جری به القلم من تحریم ما حرم الله عزوجل من الأخوات علی الاخوه انزل بعد العصر فی یوم الخمیس حوراء من الجنه اسمها «نزله» فأمر الله عزوجل آدم ان یزوجها من شیث فزوجها منه، ثم أنزل بعد العصر حوراء من الجنه اسمها «منزله» فأمر الله تعالی آدم ان یزوجها من یافث

فزوجها منه فولد لشيث غلام و ولدت ليافث جاريه فأمر الله عزوجل آدم حين أدركا ان يزوج بنت يافث من ابن شيث ففعل فولد الصفوه من النبيين و المرسلين من نسلهما و معاذ الله أن يكون ذلك على ما قالوا من الاخوه و الأخوات.

وفى الفقيه عنه(عليه السلام) أن آدم ولد له شيث و ان اسمه هبه الله و هو أول وصى أوصى إليه من الآدميين و ساق الحديث إلى آخر ما ذكره.(۱)

محمد بن على بن الحسين عن أبيه عن محمد بن يحيى عن الحسين بن الحسن بن أبان عن ابن أورمه عن النوفلى عن اليعقوبى عن الحسن بن مقاتل عمن سمع زراره يقول و ذكر مثله و زاد: ان كتب الله كلها فيما جرى فيه القلم فى كلها تحريم الأخوات على الاخوه مع ما حرم الحديث.(۲)

اشکالات این حدیث

۱. حدیث ازنظر سند به شدت ضعیف است؛ چون سلسله سند آن مرسل است و در راویان آن، افراد ضعیف و مجهول وجود دارند:

آیت الله خویی برای توثیق حسین بن حسن بن ابان وجوهی ذکر کرده است که درنهایت خود ایشان این وجوه را رد می کند.(۳)

محمدبن أورمهٔ قمی: او را به غلو و تخلیط متهم کرده اند و ابن ولید فرموده است: «هر روایتی از او که در کتاب های حسین بن سعید هم باشد، معتبر

۱- شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص۱۸، حدیث۲.

۲- وسائل الشیعه، ج۱۴، اسلامیه، ص۲۷۷.

۳- معجم الرجال، ج۶، ص ۲۳۱.

است و هرچه فقط خود او نقل کرده باشد، عمل به آن جایز نیست و اعتمادی به آن نیست.»

نوفلی: توثیق ندارد.

علی بن داود یعقوبی: مجهول است.

حسن بن مقاتل: مجهول است.

۲. اشکالات دلالی روایت:

۱.۲. در این حدیث اشاره شده است که قول ازدواج خواهروبرادری فرزندان آدم را احدی از علمای حجاز و عراق نگفته اند. این درحالی است که یکی از وجوه رد قول اول، موافقت آن با عامه است و این دو باهم نمی سازد. اگر بخواهیم این حدیث را بپذیریم، دیگر قول اول موافق عامه نیست و نمی توان احادیث آن را بر تقیه حمل کرد و اگر بخواهیم موافقت قول اول با عامه را بپذیریم، نمی توانیم به ظاهر این حدیث تمسک کنیم.

ممکن است بگویند حضرت فرموده است که هیچ یک از علمای حجاز و عراق، حکم به جواز ازدواج خواهر و برادر نداده است؛ نه کیفیت اولیۀ تکثیر نسل را. دراین صورت حضرت در مقام رد قول مجوس است که در ادامه می آید.

۲.۲. این حدیث در مقام ساکت کردن کسانی است که قصد ترویج مجوس را دارند؛ همان طورکه از ظاهر سؤال سؤال کننده (أناساً عندنا) و جواب حضرت بر می آید که آن ها قصد ترویج مجوس را دارند: «ما أراد من یقول هذا و شبهه إلا تقویه حجج المجوس فما لهم قاتلهم الله.»

این درحالی است که احادیث قول اول، پاسخ این اشکال را داده است و تقویت مجوس نیست.

پس در فرض صدور این روایت، باید آن را بر اموری حمل کرد که مخاطب قدرت فهم استدلال را ندارد یا به هر بهانه ای می خواهد به نفع تفکر مجوسی از آن استفاده کند. ازاین رو حضرت در چنین مقامی چنین جوابی را می دهند.

۳.۲. همان طورکه از بحث بالا مشخص شد، حضرت جوابی نمی دهد که در تعارض با قول اول باشد؛ بلکه کیفیت تکثیر نسل از حضرت شیث را بیان می فرماید. البته همان طورکه در نقل های تاریخیِ متعدد آمده است، نسل فعلی بشر همگی از شیث است و نسل های دیگر بشر منقرض شده است. حضرت ابتدا استبعاد می کند که چگونه پیامبران و مؤمنان از نطفۀ ناپاک باشند. سپس در آخر، تصریح می کند که پیامبران ازطریق شیث تکثیر پیدا کردند که نطفۀ پاک دارد. به این وسیله بین هر دو دسته از روایات جمع می شود، اگر نخواهیم به ضعف و ارسال آن توجه کنیم. جالب اینکه حضرت به کیفیت تکثیر و منشأ کفار و غیرمؤمنان هیچ اشاره ای نمی کند.

۴.۲. این روایت با روایات دیگر که همگی ازدواج خواهر و برادری را نفی می کند، در تخالف و بعضاً تعارض مفهومی است:

۱.۴.۲. در این روایت، دو فرزند بدون همزاد به نام های شیث و یافث آمده است. در بعضی دیگر فقط یک فرزند بدون همزاد به نام شیث آمده است و در بعضی دیگر چهار فرزند.

۲.۴.۲. در این روایت، همسران هر دو از حورالعین هستند و در روایات دیگر، همسر یکی از

حورالعین و دیگری از جن است.

۳.۴.۲. در این دسته از روایات، هیچ اشاره ای نشده است که دیگر فرزندان آدم چگونه ازدواج کردند. تقریباً به تواتر مفهومی در روایات فریقین، ثابت است که حوا زایمان های متعدد کرده است (دست کم بیست زایمان) که همگی آن ها دوقلو، یکی پسر و دیگری دختر بوده است؛ به جز همین زایمانِ شیث و یافث که روایات دربارهٔ آن ها اختلاف دارند که آیا همزاد داشتند یا خیر.

اشکال: ازدواج با حورالعین یا جن، اختلاط میاه است.

پاسخ: این در فرضی است که حور یا جن، ماء داشته باشند. به تعبیر علمی تر، وقتی اختلاط صورت می گیرد که اسپرم از مرد و تخمک از جن یا حورالعین باشد. جن و حورالعین تخمک ندارند؛ چراکه آن ها از این نوعِ ماده نیستند و مجردند.

رد پاسخ: می توان به این پاسخ، پاسخ داد. بر فرض قبول دستهٔ دوم از روایات، می توان آن را به صورت های مختلف تصور کرد؛ مثلاً:

۱. جن یا فرشته یا حورالعین به اذن خداوند به شکل جسمانی دنیوی در آمده باشند؛ همان طورکه در آیات و روایات متعدد، نمونه هایی از صورت انسانی پیداکردن ملائک را شاهدیم. قصهٔ تعلیم سحر و بشارت به فرزند در زکریا(علیه السلام) و مریم(علیهاالسلام) و بشارت به عذاب در قصهٔ ابراهیم(علیه السلام) از این دست است.

۲. می توان آن ها را صرفاً ظرف پرورش نطفه قلمداد کرد؛ همان طورکه امروزه در شبیه سازی

مطرح است.

۳. امروزه می توان نطفه ای کامل را از موجودی زنده به دست آورد؛ به طوری که به جنس مخالف نیازی نباشد؛ همان طورکه در حضرت مریم(علیهاالسلام) به اعجاز الهی تحقق پیدا کرد.

رد بر رد: این مطلب فقط توجیه علمی در مقام ثبوت است و بر وقوع و اثبات آن دلیلی نداریم.

در ادامه، دیگر احادیث مخالف با قول اول را می آوریم. این احادیث در تفسیر صافی نیز آمده است. در اینجا آن ها را از منابع اصلی نقل می کنیم.

حدیث دوم

عن سلیمان بن خالد قال: قلت لأبی عبدالله(علیه السلام)، جعلت فداک، ان الناس یزعمون أن آدم زوج ابنته من ابنه؟ فقال: أبوعبدالله قد قال: الناس فی ذلک و لکن یا سلیمان أما علمت أن رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) قال: لو علمت أن آدم زوج ابنته من ابنه لزوجت زینب من القاسم و ما کنت لأرغب عن دین آدم، فقلت: جعلت فداک انهم یزعمون أن قابیل إنما قتل هابیل لأنهما تغایرا علی أختهما؟ فقال له: یا سلیمان تقول هذا؟ أما تستحیی ان تروی هذا علی نبی الله آدم؟ فقلت: جعلت فداک ففیما قتل قابیل هابیل؟ فقال: فی الوصیه ثم قال لی: یا سلیمان ان الله تبارک و تعالی أوحی إلی آدم أن یدفع الوصیه و اسم الله الأعظم إلی هابیل و کان قابیل أکبر منه، فبلغ ذلک قابیل فغضب فقال: انا أولی بالکرامه و الوصیه فأمرهما أن یقربا قرباناً بوحی من الله إلیه ففعلا، فقبل الله قربان هابیل فحسده

قابیل فقتله، فقلت: جعلت فداک، فممن تناسل ولد آدم هل کانت أنثی غیر حواء و هل کان ذکر غیر آدم؟ فقال: یا سلیمان ان الله تبارک و تعالی رزق آدم من حواء قابیل و کان ذکر ولده من بعده هابیل، فلما أدرک قابیل ما یدرک الرجال أظهر الله له جنیه و أوحی إلی آدم ان یزوجها قابیل ففعل ذلک آدم و رضی بها قابیل و قنع، فلما أدرک هابیل ما یدرک الرجال اظهر الله له حوراء و أوحی الله إلی آدم أن یزوجها من هابیل، ففعل ذلک فقتل هابیل و الحوراء حامل، فولدت الحوراء غلاماً فسماه آدم هبه الله، فأوحی الله إلی آدم ان ادفع إلیه الوصیه و اسم الله الأعظم و ولدت حواء غلاماً فسماه آدم شیث بن آدم، فلما أدرک ما یدرک الرجال أهبط الله له حوراء و أوحی إلی آدم ان یزوجها من شیث بن آدم، ففعل فولدت الحوراء جاریه فسماها آدم حوره، فلما أدرکت الجاریه زوج آدم حوره بنت شیث من هبه الله بن هابیل فنسل آدم منهما فمات هبه الله بن هابیل فأوحی الله إلی آدم ان ادفع الوصیه و اسم الله الأعظم و ما أظهرتک علیه من علم النبوه و ما علمتک من الأسماء إلی شیث بن آدم فهذا حدیثهم یا سلیمان.(۱)

سند حدیث: سلیمان بن خالد را توثیق کرده اند و این تفسیر، به محمدبن مسعودبن محمدبن عیاش سمرقندی، معروف به عیاشی، منسوب است. وی از استادان محمدبن عمربن عبدالعزیز، معروف به کشی بوده است و رجالیان، او را توثیق کرده اند.

علمای شیعه معمولاً به این کتاب که حاوی

۱- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۳۱۲.

تفسیر آیات قرآن به وسیلهٔ روایات است، با دیدهٔ قبول نگریسته اند. صاحب وسائل آن را یکی از مصادر خود قرار داده است و می گوید: «تنها نیمهٔ اول آن به دست ما رسیده است که در آن، بعضی از نسخه نویسان، اسناد روایات را حذف کرده اند و تنها به یک راوی اعتماد کرده اند.» نظر حضرت امام۶ این چنین است: «...فان العیاشی و ان کان ثقه... لکن لیس لنا طریق صحیح الی تفسیره... و لم یذکر صاحب الوسائل طریقه الیه الا ان یدعی الاطمئنان و الوثوق بکون ما عن تفسیره منه. و العلم عندالله.»(۱)

ازنظر دلالت:

۱. این حدیث از حیث مضمون با روایات دیگر این قول تخالف دارد؛ مثلاً اینکه هبه الله غیر از شیث است.

۲. بر فرض قبول این حدیث از حیث سند و دلالت، باید آن را به همان شکلی که گذشت، با احادیث قول اول جمع کنیم و با فرض جمع نشدن و تعارض این دو باهم، روایت قرب الاسناد مقدم است؛ چون با کتاب موافق است.

احادیث دیگری نیز که ذکر می کنیم، یا همین اشکال تخالف در معنا و مضمون را باهم دارند یا ضعیف السند هستند:

حدیث سوم

عن أبی بکر الحضرمی عن أبی جعفر(علیه السلام) قال: ان آدم ولد أربعه ذکور فاهبط الله إلیهم أربعه من

۱- المکاسب المحرمه، ج۲، ص۱۰۴.

الحور العین، فزوج کل واحد منهم واحده فتوالدوا ثم إن الله رفعهن و زوج هؤلاء الأربعه أربعه من الجن، فصار النسل فیهم فما کان من حلم فمن آدم و ما کان من جمال من قبال الحور العین و ما کان من قبح أو سوء خلق فمن الجن.(۱)

عن أبی بکر الحضرمی عن أبی جعفر(علیه السلام) قال: قال لی: ما یقول الناس فی تزویج آدم ولده؟ قال قلت: یقولون: ان حوا کانت تلد لآدم فی کل بطن غلاماً و جاریه فتزوج الغلام الجاریه التی من البطن الآخر الثانی و تزوج الجاریه الغلام الذی من البطن الآخر الثانی حتی توالدوا، فقال أبوجعفر(علیه السلام): لیس هذا کذلک یحجکم المجوس و لکنه لما ولد آدم هبه الله و کبر سأل الله أن یزوجه، فأنزل الله له حوراء من الجنه فزوجها إیاه، فولدت له أربعه بنین، ثم ولد لآدم ابن آخر، فلما کبر أمره فتزوج إلی الجان، فولد له أربع بنات، فتزوج بنو هذا بنات هذا، فما کان من جمال فمن قبل الحور العین و ما کان من حلم فمن قبل آدم و ما کان من حقد فمن قبل الجان، فلما توالدوا صعد الحوراء إلی السماء.(۲)

راوی این دو حدیث یک نفر است: ابی بکر عبدالله بن محمد حضرمی. بااین همه، دو حدیث در معنا تخالف دارد. در حدیث دوم، حضرت ازدواج خواهروبرادری را نفی کرده و به طور صریح به محاجهٔ مجوس اشاره می کند که مقام صدور روایت را بر فرض صحت آن، معلوم می کند.

۱- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۲۱۵، حدیث۵.

۲- تفسیر عیاشی، ج۱، ص۲۱۵، حدیث۶.

حدیث چهارم

محمدبن یحیی عن أحمدبن محمد عن الحسین بن سعید عن صفوان بن یحیی عن خالدبن اسماعیل عن رجل من أصحابنا من أهل الجبل عن أبی جعفر(علیه السلام) قال: ذکرت له المجوس و أنهم یقولون: نکاح کنکاح ولد آدم و إنهم یحاجونا بذلک فقال: أما أنتم فلایحاجونکم به لما أدرک هبه الله قال آدم(علیه السلام): یا رب زوج هبه الله فأهبط الله عزوجل له حوراء فولدت له أربعه غلمه ثم رفعها الله فلما أدرک ولد هبه الله قال: یا رب زوج ولد هبه الله فأوحی الله عزوجل إلیه أن یخطب إلی رجل من الجن و کان مسلماً أربع بنات له علی ولد هبه الله فزوجهن فما کان من جمال و حلم فمن قبل الحوراء و النبوه و ما کان من سفه أو حده فمن الجن.(۱)

سند حدیث ارسال دارد و خالدبن اسماعیل موثق نیست. البته صفوان بن یحیی از اصحاب اجماع است و می توان ضعف و ارسال بعد از او را تصحیح کرد. اما در مقام تعارض با حدیث صحیح قرب الاسناد، تقدم سندی با قرب الاسناد است.

به علاوه در معنا با احادیث دیگر در این مطلب تخالف دارد که تکثیر نسل را فقط از هبه الله می دانند و همسر هبه الله را از حورالعین که چهار فرزند پسر می آورد و پس از آن به آسمان برمی گردد. اینکه تمام همسران این چهار فرزند پسر، دخترانی از جن هستند، در تعارض آشکار با حدیث تفسیر عیاشی است که در ادامه می آید. به علاوه اشاره ای

۱- الکافی، ج۵، ص۵۶۹، حدیث۵۸.

به کیفیت ازدواج هابیل و قابیل و فرزندان دیگر آدم نیز نمی کند. مقام صدور روایت نیز محاجه با مجوس است.

حدیث پنجم

روی القاسم بن عروه عن بریدالعجلی عن أبی جعفر(علیه السلام) قال: إن الله تبارک و تعالی أنزل علی آدم حوراء من الجنه فزوجها أحد ابنیه و تزوج الاخر ابنه الجان، فما کان فی الناس من جمال کثیر أو حسن خلق فهو من الحوراء و ما کان فیهم من سوء خلق فهو من ابنه الجان.(۱)

دربارهٔ قاسم بن عروه اختلاف است و وجوهی برای وثاقت او بر شمرده اند که صاحب معجم الرجال به آن اعتماد نمی کند و درنهایت می فرماید: «بعضی از اصحاب اجماع از او حدیث نقل کرده اند.» در پاورقی من لایحضر نیز چنین آمده است: «هو مجهول الحال و طریق المصنف إلیه فیه هارون بن مسلم بن سعد و هو و إن کان ثقه الا أن له مذهباً فی الجبر و التشبیه.»

صدوق این حدیث را نیز در علل الشرایع به این سند می آورد: «أخبرنی علی بن حاتم قال: حدثنا أبوعبدالله بن ثابت قال: حدثنا عبدالله بن أحمد عن القاسم بن عروه عن برید بن معاویه العجلی عن أبی جعفر(علیه السلام)... .»(۲)

ازنظر مضمون با روایات دیگر این باب مخالفت دارد.

۱- من لا یحضره الفقیه، ج۳، ص۳۸۲.

۲- علل الشرایع، ج۱، ص۱۰۳.

حدیث ششم تا نهم

این احادیث در مستدرک الوسائل(۱) نقل شده است:

۶. الشیخ حسن بن سلیمان الحلی تلمیذ الشهید الأول فی کتاب المحتضر نقلًا من کتاب الشفاء و الجلاء بإسناده عن معاویه بن عمار قال: سألت أباعبدالله(علیه السلام) عن آدم أبی البشر، أ کان زوج ابنته من ابنه؟ فقال: معاذالله، لو فعل ذلک آدم لما رغب عنه رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) و ما کان آدم إلا علی دین رسول الله(صلی الله علیه و آله و سلم) فقلت: و هذا الخلق من ولد من هم و لم یکن إلا آدم و حواء(علیهماالسلام)؟! لان الله یقول: «یا أیها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحده و خلق منها زوجها و بث منهما رجالاً کثیراً و نساءً» فأخبرنا أن هذا الخلق من آدم و حواء، فقال(علیه السلام): صدق الله و بلغت رسله و أنا علی ذلک من الشاهدین. فقلت: ففسر لی یابن رسول الله، فقال: إن الله تبارک و تعالی لما أهبط آدم و حواء إلی الأرض و جمع بینهما ولدت حواء بنتا فسماها عناقا، فکانت أول من بغی علی وجه الأرض، فسلط الله علیها ذئباً کالفیل و نسراً کالحمار فقتلاها، ثم ولد له اثر عناق قابیل بن آدم، فلما أدرک قابیل ما یدرک الرجل، أظهر الله عزوجل جنبه من ولد الجان یقال لها: جهانه فی صوره الانسیه، فما رآها قابیل ومقها، فأوحی الله إلی آدم أن زوج جهانه من قابیل، فزوجها من قابیل، ثم ولد لآدم هابیل فلما أدرک هابیل ما یدرک الرجل، أهبط الله إلی آدم حوراء و اسمها ترک الحوراء، فلما

۱- مستدرک الوسائل، ج۱۴، ص۳۶۱ به بعد.

رآها هابیل ومقها، فأوحى الله إلى آدم أن زوج ترکا من هابیل، ففعل ذلک، فکانت ترک الحوراء زوجه هابیل بن آدم، الخبر.

حدیث بالا در بحار الانوار(۱) و جامع الأحادیث(۲) و تفسیر ثعلبی(۳) نیز آمده است.

۷. صحیفه الرضا(علیه السلام): بإسناده إلى الحسین بن علی(علیه السلام) قال: جاء رجل إلى الحسن بن علی(علیه السلام) فقال: حق ما یقول الناس أن آدم زوج هذه البنت من هذا الابن؟ فقال: حاشا الله کان لآدم(علیه السلام) ابنان و هو شیث و عبد الله فأخرج الله لشیث حوراء من الجنه و أخرج لعبد الله امرأه من الجن، فولد لهذا و ولد لذاک، فما کان من حسن و جمال فمن ولد الحوراء و ما کان من قبح و بذاء فمن ولد الجنیه.

۸. الشیخ المفید فی الإختصاص: عن أمیر المؤمنین(علیه السلام)، أنه قال فی حدیث: «سلونی قبل أن تفقدونی» فقام إلیه الأشعث بن قیس فقال: یاأمیرالمؤمنین کیف تؤخذ من المجوس الجزیه و لم ینزل علیهم کتاب و لم یبعث إلیهم نبی؟ قال: بل یا أشعث، قد أنزل الله علیهم کتاباً و بعث إلیهم نبیاً، حتى کان لهم ملک سکر ذات لیله فدعا بابنته إلى فراشه فارتکبها، فلما أصبح تسامع به قومه، فاجتمعوا إلیه فقالوا: أیها الملک دنست علینا دیننا فأهلکته، فاخرج نطهرک و نقیم علیک الحد، فقال لهم: اجتمعوا فاسمعوا

۱- بحار الانوار، ج ۱۱، ص۲۲۶.

۲- جامع الأحادیث، ج ۲۰، ص۳۹۳.

۳- تفسیر ثعلبی، ج۴، ص۴۹.

کلامی، فإن یکن لی مخرج مما ارتکبت و إلا فشأنکم، فاجتمعوا، فقال لهم (هل علمتم) إن الله عزوجل لم یخلق خلقا أکرم علیه من أبینا آدم و أمنا حواء؟ قالوا: صدقت أیها الملک، قال: أولیس قد زوج بنیه بناته و بناته من بنیه؟ قالوا : صدقت، هذا هو الدین، فتعاقدوا علی ذلک، فمحاالله ما فی صدورهم من العلم و رفع عنهم الکتاب، فهم الکفره یدخلون النار بغیر حساب.

۹. أصل من أصول قدمائنا: عن عمروبن أبی المقدام قال: سألت مولای أباجعفر(علیه السلام) کیف زوج آدم ولده؟ قال: أی شیء یقول هذا الخلق المنکوس؟ قلت: یقولون: إنه إذا کان ولد آدم ولداً جعل بینهما بطناً بطناً ثم یزوج بطنه من البطن الآخر، فقال: کذبوا، هذه المجوسیه محضاً، أخبرنی أبی عن جده(علیه السلام) قال: لما وهب آدم هابیل و هبه الله بعث إلیهما حوراءین: ناعمه و مدیه و أمره أن یزوج ناعمه من هابیل و مدیه من هبه الله، فزوجهما إیاهما فتزاوجا، فکانت تزویج بنات العم.

خلاصهٔ اشکال این احادیث، تضادهایی است که در کیفیت ازدواج و اسم همسران و خصوصیات دیگر وجود دارد و نمی شود همه را به طور کامل قبول کرد.

اشکال: این احادیث گرچه در معنا و مفهوم باهم ناسازگاری دارند، بر این معنا تواتر معنوی دارند که ازدواج خواهروبرادری نبوده است.

پاسخ:

۱. تواتر بر این معنا نیز وجود ندارد؛ چون بسیاری از این روایات به ازدواج هابیل و قابیل

اشاره ای نمی کند؛ بلکه ازدواج هبه الله یا فرزندان او را بیان می کند؛

۲. با فرض قبول تواتر معنوی، با دستهٔ اول روایات و ظهور قرآن تعارض دارد. در مقام تعارض تقدم با دستهٔ اول است. تعدد روایاتِ بخش دوم نمی تواند سبب تقدم در مقام تعارض شود.

۴. دیدگاه مورخان

اشاره

در پایان، ذکر دیدگاه مورخان، خالی از لطف نیست. تمامی این اقوال، تأییدی بر قول اول است:

۱.۴. تاریخ یعقوبی

و وقع آدم علی حواء، فحملت و ولدت غلاماً و جاریه، فسمی الغلام قابیل و الجاریه لوبذا، ثم حملت فولدت غلاماً و جاریه، فسمی الغلام هابیل و الجاریه إقلیما. فلما کبر ولده و بلغوا النکاح، قال آدم لحواء: مری قابیل، فلیتزوج إقلیما التی ولدت مع هابیل و مری هابیل فلیتزوج لوبذا التی ولدت مع قابیل، فحسده قابیل أن یتزوج بأخته التی ولدت معه. و قد روی بعضهم أن الله عزوجل أنزل لهابیل حوراء من الجنه، فزوجه بها و أخرج لقابیل جنیه، فزوجه بها، فحسد قابیل أخاه علی الحوراء ، فقال لهما آدم: قربا قربانا فقرب هابیل من تین زرعه و قرب قابیل أفضل کبش فی غنمه لله... .(۱)

۱- تاریخ یعقوبی، ج۱، ص۷.

۲.۴. تاریخ طبری

و لما مضـی لآدم صـلی الله علیه وسـلم من عمره مئه و ثلاثون سنه و ذلک بعد قتل قابیل هابیل بخمس سنین ولدت له حواء ابنه شیثا فذکر أهل التوراه أن شـیثاً ولد فرداً بغیر توأم و تفسـیر شـیث عندهم هبه الله و معناه أنه خلف من هابیل. حدثنی الحارث بن محمـد قال حـدثنی ابن سـعد قال أخبرنا هشام قال أخبرنی أبی عن أبی صالـح عن ابن عباس قال ولدت حواء لآدم شـیثاً و أخته حزورا فسمی هبه الله اشتق له من هابیل قال لها جبرائیل حین ولدته هذا هبه الله بدل هابیل و هو بالعربیه شث و بالسریانیه شاث و بالعبرانیه شیث و إلیه أوصی آدم و کان آدم یوم ولد له شیث ابن ثلاثین و مئه سنه... .

حـدثنا أحمـدبن عبدالرحمان بن وهب قال حدثنا عمی قال حدثنا الماضـی بن محمد عن أبی سـلیمان عن القاسم بن محمد عن أبی إدریس الخولاـنی عن أبی ذر الغفـاری قـال قلت یـارسول الله کم کتاب أنزله الله عزوجل. قال مئه کتاب و أربعه کتب أنزل الله علی شـیث خمسـین صحیفه و إلی شیث أنساب بنی آدم کلهم الیوم و ذلک أن نسل سائر ولد آدم غیر نسل شیث انقرضوا و بـادوا فلم یبق منهم أحـد فأنساب الناس کلهم الیوم إلی شـیث(علیه السـلام) و أما الفرس الـذین قالوا إن جیومرت هو آدم فإنهم قـالوا ولـد لجیومرت ابنه مشـا و تزوج مشـا أخته میشان فولـدت له سـیامک بن مشا و سـیامی ابنه مشا فولـد لسـیامک بن مشابن جیومرت افرواک و دیس و براسب و اجرب و أوراش بنو سیامک و افری و

دذی و بری و أوراشی بنات سیامک أمهم جمیعا سیامی بنت مشا و هی أخت أبیهم... .(۱)

۳.۴. تاریخ أخبار الزمان

و إن آدم غشـی حواء فولـدت له قابیـل و توأمته قلیما و کان کـذلک یولـد له توأمین فی کل بطن. ثم ولـدت له هابیل و توأمته لبوذا فشـغل قابیـل بالحرث و شـغل هابیل برعی الغنم، ثم أمره أن یزوج هابیل من أخت قابیل فضـربها و قال أنا أحق بأختی منه، فأمرهما أبوهما أن یقربا قربانا فأیهما تقبل قربانه...و لمئتین و ثلاثین سنه من مهبط آدم ولد له شیث و هو هبه الله و توأمته.(۲)

۴.۴. کامل التواریخ

و کانت حواء فیما یذکرون لا تحمل إلا توأماً ذکراً و أنثی فولدت حواء لآدم أربعین ولداً لصلبه من ذکر و أنثی فی عشرین بطناً و کـان الولـد منهم أی أخواته شاء تزوج الا توأمته التی تولـد معه فإنها لا تحل له و ذلک أنه لم یکن یومئـذ نساء الا أخواتهم و أمهم حواء فأمر آدم ابنه قابیل أن ینکح توأمه هابیل و أمر هابیل أن ینکح توأمه أخیه قابیل.(۳)

۱- تاریخ طبری، ج۱، ص۱۰۲.

۲- مسعودی، تاریخ أخبار الزمان، ص۷۴.

۳- ابن اثیر، کامل التواریخ، ج۱، ص۴۲.

فصل دوم: عالم ذر

اشاره

درآمد

یکی از آیاتی که دلالت می کند، انسان در موطنی خاص، شاهد وحدانیت حق بوده و ربوبیت خدا و عبودیت خود را مشاهده نموده است، به طوری که باتوجه به آن، مجالی برای غفلت و نسیان نیست، آیهٔ میثاق است که می فرماید: «وإذ أخذ ربّک من بنی آدم من ظهورهم ذرّیّتهم وأشهدهم علی أنفسهم ألست بربّکم قالوا بلی شهدنا أن تقولوا یوم القیمه إنّا کنّا عن هذا غافلین* أو تقولوا إنّما أشرک اباؤنا من قبل و کنّا ذریهً من بعْدهم أفتُهلکنا بما فعل المبْطلون»(۱) (به یاد بیاور، زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریهٔ آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت و فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می دهیم.» خداوند چنین کرد، مبادا روز رستاخیز بگویید که ما از این غافل بودیم یا پدرانمان پیش از این مشرک بودند و ما فرزندانی بعد از آنها بودیم، آیا ما را به آنچه باطل گرایان انجام داده اند مجازات می کنی؟)

مفاد اجمالی آیات: خدای سبحان در موطنی، حقیقت انسان را به وی نشان داد و در آن حالت که او شاهد حقیقت خود بود، ربوبیت حق تعالی و عبودیت خویش را مشاهده کرد، خداوند در آن موطنِ شهودی، با انسان ها میثاق برقرار کرد و از آنان اقرار گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همگان گفتند: «بلی، تو ربّ مایی.»

۱- اعراف، ۱۷۲و۱۷۳.

در آن موطن همگان ربوبیت حق و عبودیت خویش را پذیرفتند. در این معاهده، میثاق گیرنده خداوند است و میثاق دهنده انسان، شاهد بر این میثاق نیز، خود انسان است.«... أشْهدهم علی أنْفسهم...» خدا انسان را شاهد بر خود وی قرار داد و به او گفت: «ببین که بر ربوبیت خدا و به عبودیت خویش میثاق می بندی.»(۱)

دلیل میثاق گرفتن خداوند

علت میثاق گرفتن خداوند از انسان و شاهد قراردادن انسان بر آن میثاق، در آیهٔ دوم تبیین شده است که می فرماید: «ما این میثاق را گرفتیم، تا در قیامت اگر از شما سؤال کردیم، چرا کفر ورزیدید، نگویید ما غافل بودیم و یا پدران ما مشرک بودند و ما وارث شرک و الحاد گذشتگان خود بودیم.»

به بیان دیگر، فایدهٔ مهم اخذ میثاق و تعهد، آن است که اگر خداوند از هیچ کس، پیمان نمی گرفت و آنها را به حقیقت خودشان آشنا نمی کرد و آنان راه کفر را درپیش می گرفتند، روز قیامت که روز احتجاج است، می گفتند: «ما از ربوبیت تو و عبودیت خویش غافل بودیم؛ زیرا حضور در عالم طبیعت که با اسباب غفلت آمیخته است و دور ماندن از عالم غیب، باعث احتجاب ما از شهود ذات و شناخت ربوبیت تو و آشنایی به عبودیت خودمان شد.»(۲)

۱- جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص۱۱۹تا۱۲۱.

۲- جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص۱۲۱.

آراء صاحب نظران دربارهٔ موطن میثاق

اشاره

موطن اخـذ میثاق کجا بود؟ در کجا انسان ها به ربوبیت حق و عبودیت خویش اعتراف کرده انـد؟ این مسـئله، میدان گاه آراء دانشمندان و مفسران است و نظرات گوناگونی از متقدمان و متأخران دربارهٔ آن ارائه شده که به بررسی آن می پردازیم.

۱. عالم ذر

این نظریه بیان می کند، ارواح انسان ها قبل از آنکه به ابدانشان تعلق گیرند، به ذرّات ریزی تعلق گرفته و آن ذرات ریز با تعلق ارواح به آنها زنده و آگاه شدند و پس از آن، خداوند از آنها میثاق گرفت.

بر اساس نظر این گروه، آیـهٔ شـریفهٔ میثاق، ناظر به «عالم ذر» است؛ یعنی خداوند قبل از آنکه انسان ها را در این عالم بیافریند، از صـلب حضـرت آدم(علیه السـلام) ذرات ریزی را که تـا روز قیـامت یکی پس از دیگری نسل آدمی را می سازد، اسـتخراج کرد و ارواح را به آنهـا متعلـق نمود و هر روحی به یکی از آن ذرات تعلق گرفت و آن ذرات پس از تعلق روح زنـده شدنـد و میثاق سپردند.(۱)

اگر گفته شود، لزوم این اخبار تأییـد مذهب جبر است؛ زیرا در عالم ذر، آنچه را شـخص قبول کرده، اضـطرارا بوده است، باید گفت:

اولاً. هرکس در آن عالم هرچه را قبول کرد، از روی اختیار و شعور بود.

ثانیاً. طبق اخبار بیان شده، هرکس در عالم ذر

۱- مجلسی، بحار الانوار، ج۵، ص۲۶۳.

هرچه را قبول کرد، مجبور و مضطر نیست که در این عالم مثل همان را قبول و عمل نماید؛ بلکه ممکن است در این عالم تغییر نماید.

همچنان که در حدیثی از حضرت امیرالمؤمنین(علیه السلام) مروی است که می فرمایند:

«و شرط فی ذلک البداء فیهم» (شرط فرمود پروردگار عالم بداء را در اصحاب شمال.)

یعنی کسانی که در آن عالم به سوء اختیار خود سرکشی و طغیان ورزیدند و جزء اصحاب شمال شدند، اگر در این عالم توبه و انابه نمایند و در تبعیت انبیاء سعی نمایند، خداوند تغییر می دهد و آنها را از اصحاب یمین قرار خواهد داد، چون قابل تغییر است؛ لذا در دعاهای ماه مبارک رمضان و غیر آن آمده است:

«و ان کنت من الاشقیاء فامحنی من الاشقیاء واکتبنی من السعداء فانک قلت و قولک حق: يَمْحُواللّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ»(۱)

امّا استعجاب از این که اگر عاقل بودند، چگونه اقدام به زیان خود نمودند، باید گفت: «این استعجاب بی معنا است»؛ زیرا مشاهده می شود، بسیاری از عقلا در امور زیادی با کمال شعور و اختیار، اقدام به زیان خود نموده و بعد پشیمان شده اند، همچنین شیطان ملعون، با کمال شعور و اختیار، امر حق را ترک نمود و از سجده تمرد کرد.

ثالثاً. هر طرح و برنامه، یک اصول قطعی و بدون تغییر و یک اصول فرضی و تقدیری دارد. اختیار آدم در چهارچوب اصول خلقت انسان لحاظ

۱- قمی، مفاتیح الجنان، اعمال مخصوص شب بیست و سوم، ص۳۸۷.

شده است؛ پس جبر، بنابر هر نظری که در مبدأ خلقت انسان بپذیریم، لازم نیست.

۲. تمثیل، نه بیان واقع

این نظریه بیان می کند، تعبیر یادشده در آیه، تمثیل است نه بیان واقع؛ یعنی این طور نیست که خداوند در واقع از ذریهٔ فرزندان آدم اقرار گرفته باشد؛ بلکه خداوند از انسان ها اقرار گرفته، نه آنکه واقعاً صحنه اشهاد و اخذ تعهد و سپردن میثاق تحقق پیدا کرده است. مسئلهٔ ربوبیت الله و عبودیت انسان آن قدر روشن است که گویا همهٔ انسان ها گفتند: بلی؛ همان طورکه در سورهٔ فصلت آمده: «فقال لها وللأرض ائتیا طوْعاً أو کرهاً قالتا أتینا طائعین»(۱)(خدای متعال به آسمان و زمین فرمود که خواه و ناخواه باید بیایید، همه عرض کردند ما با طوع و رغبت مطیع عوامل تکوینی تو هستیم.)

معنی آیه در ظاهر، آن است که خدای سبحان با آنها گفتگو کرد و فرمود بیایید و آنها هم گفتند که ما همراه سایر اطاعت کنندگان آمدیم؛ درحالی که درواقع گفتگویی بین خدا و آسمان و زمین نبود. صاحبان این نظر، آیهٔ میثاق را بر تمثیل حمل کرده و می گویند: «نظیر آیهٔ سورهٔ فصلت است که قول و امر و نهی لفظی درکار نیست؛ بلکه در حقیقت تمثیل است. نظام آفرینش چون تابع اوامر الهی است، گویا خدا به آنها گفته اطاعت کنید و آنها گفتند: «ما مطیع هستیم» و این معنا

۱- فصلت، ۱۱.

در عبارت، به صورت قول و صیغهٔ امرِ حاضر تعبیر شده است.»

در صحیفهٔ سجادیه، مضمون همین مطلب آمده است که امام سجّاد(علیه السلام) فرمودند: «فهی بمشیّتک دون قولک مؤتمره وبارادتک دون نهْیک منْزجره»(۱) (یعنی اشیا و اعیان خارجی به صرف ارادهٔ تو امرپذیر و به صرف کراهت تو از کار می ایستند و آن را ترک می کنند و لازم نیست به آنها امر قولی و یا نهی لفظی کنی.)

زمخشری در کشاف می نویسد: «محتوای آیه، جنبهٔ تخییل و تمثیل دارد.»(۲)

محقق داماد در شرح اصول کافی، همین مضمون را از بعضی اهل تفسیر نقل کرده است و لسان نقل به گونه ای است که گویا به این معنا راضی است و آن را تأیید می کند.(۳)

سید شرف الدین جبل عاملی۶در رسالهٔ فلسفه المیثاق والولایه در شرح همین آیه می نویسد: «هم توحید خداوند و هم ولایت اهل بیت(علیهم السلام) در موطن تعهد به عنوان میثاق مطرح شده است و ظاهر آیه را بر تمثیل و تصویر حمل کرده اند.»(۴)

۳. بیان واقع نه تمثیل

منظور از آیه، بیان واقعیت خارجی است، نه تمثیل. خداوند متعال به لسان عقل و وحی و با

۱- صحیفه سجادیه، دعای هفتم.

۲- جارالله زمخشری، کشاف، ج۲، ص۱۷۶.

۳- محقق داماد، التعلیقه علی کتاب الکافی، ص۳۲۲.

۴- سید شرف الدین جبل عاملی، فلسفه المیثاق والولایه ، ص۳.

زبـان انبیـاء از انسـان میثـاق گرفت، درواقع موطن وحی و رسالت، همان موطن اخـذ میثاق است؛ یعنی دربرابر درک عقلی که حجت بـاطنی خـداست و بـا محتوای وحی که حجت ظاهری خـدا است، مطابقت دارد. خـدا از مردم پیمان گرفت که معارف دین را بپذیرند؛ چنان که در سورهٔ یس است: «ألم أعْهد إلیکم یا بنی آدم أن لاتعْبدوا الشیطان...»(۱) (ای فرزندان آدم، آیا من به وسـیلهٔ وحی و رسالت از شـما پیمان نگرفتم که شـیطان را نپرستید؟) در قیامت هم خداوند به انسان ها می فرماید: «من با دو حجت عقـل و نقـل، ربوبیت خود و عبودیت شـما را تـبیین کردم. دیگر نمی توانیـد در آن روز بگوییـد، مـا از توحیـد و سـایر معـارف دین غافـل و یـا وارث شـرک نیاکانمـان بودیم؛ زیرا عقـل از درون و انبیاء از بیرون، ربوبیت الله و عبودیت شـما را، به گونه ای که نصاب مقتضی، تام بوده و هرگونه مانعی از بین رفته باشد، تثبیت کرده اند.»(۲)

۴. نظر علامه طباطبایی

علامه طباطبایی(ره) هیـچ یک از معانی یادشـده را نپذیرفتنـد و می گویند: مقصود آیه، جنبهٔ ملکوتی انسان هاست؛ یعنی جای شهود و اشـهاد و موطن میثاق ملکوت انسان ها است؛ زیرا باتوجه به ظاهر آیه که فرمود: «وإذ أخذ... » یعنی [أُذْکر] به یاد بیاور آن موطنی را که خدای سبحان از فرزندان بنی آدم میثاق گرفت، نتیجه می شود که:

۱- یس، ۶۰.

۲- جوادی آملی، فطرت در قرآن، ص۱۲۶.

اولاًـ قبل از این موطنِ ظاهریِ محسوس، موطنِ دیگری وجود داشت که در آن موطن، همگان میثاق سپردند که خدای سبحان، ربّ است و انسان ها عبد هستند.

ثانیاً: صحنه اخذ میثاق مقدم بر نشئهٔ حس و طبیعت است؛ به عبارت دیگر، انسان دارای دو جنبه و دو موطنِ وجودی است و این دو موطن متباین هم دیگر نیستند؛ بلکه متحدند، گرچه واحد نیستند؛ یعنی آن دو موطن باهم هستند؛ ولی یک چیز نیستند و این دو موطن، یکی موطن مُلک است و دیگری موطن ملکوت و موطن ملکوت مقدم بر موطن ملک است و تقدّم آن، تقدم زمانی نیست؛ زیرا ملکوت از محور زمان خارج است و انسان در موطن ملکوت خدا را به عنوان ربّ و خویشتن را به عنوان عبد مشاهده کرد؛ زیرا نشئهٔ ملکوت مصون از حجاب است و لذا حقیقت در آن موطن روشن است.

این معنا که انسان دارای دو جنبه ملکی و ملکوتی است و جنبه ملکوتی وی مقدم بر جنبه ملکی اوست، می توان از چند آیه استفاده کرد، از جمله آیهٔ سورهٔ حجر است که فرمود: «وإن من شی ءٍ إلاّـ عندنا خزائنه وما ننزّله إلاّـ بقدرٍ معلوم»(۱)(همه موجودات دارای خزائن هستند و ما آن را، با اندازهٔ معیّن نازل می کنیم.)

فرق بین وجود مادی اشیاء و وجود مجرّد آنها که در خزائن الهی است؛ آن است که آنچه نزد انسان ها است، زوال پذیر و تغییرپذیر است و آنچه

۱- حجر، ۲۱.

نزد خدای سبحان است، مصون از دگرگونی و زوال. چنان که فرمود: «ما عندکم ینفد وما عندالله باقٍ...»(۱)؛ پس آنچه که نزد ماست، قَدَر است و زوال پذیر و آنچه نزد خداوند است قضا است و ثابت و باقی و چون باقی است از سیلان و حرکت و تغییر و زوال و تدریج منزّه است؛ چنان که هر حقیقتی در آن موطن بیش از یک مصداق ندارد.

باتوجه به این دو مطلب که موجود عالَم ملکوت: ۱. باقی و ثابت است؛ ۲. واحد است. جنبهٔ ملکوتی انسان هم: ۱. ثابت است نه سیال؛ ۲. واحد است نه کثیر. آنچه از آیه استفاده می شود، این است که: ۱. انسان چهره ای ملکوتی دارد و چهره ای ملکی؛ در چهرهٔ ملکوتی خویش، ربوبیت الله و عبودیت خود را می یابد؛ ۲. موطن ملکوت، مقدّم بر موطن ملکی و دنیایی اوست؛ ۳. چون این دو موطن با هم متحدند و از هم جدا نیستند، خداوند به انسان مُلکی امر می کند که به یاد آن موطن ملکوتی باشد و وقتی به یاد آن موطن بود آن را حفظ می کند.(۲)

نظرات و اقوال غیر مشهور

البته، نظرات و اقوال غیر مشهوری وجود دارد که به طور خلاصه به آنها اشاره می شود:

۱. عده ای از مفسران می گویند: «منظور از «ذر» ذرات نخست وجود انسان، یعنی نطفه است که

۱- نحل، ۹۶.

۲- سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القران، موسسه الاعلمی، ج۷و۸، ص۵۳.

از پشت پـدران به رحم مادران انتقال یافت و به تدریـج در عالم جنین به صورت انسانی کامل درآمد و در همان حال خداوند استعدادهایی به او داد که بتواند حقیقت توحید را درک کند.»

۲. عالم بزرگ، سیدمرتضی(ره) می گویند: «عالم ذر واقعاً بوده، ولی اختصاص به اولاد کفار دارد.»

۳. نظریـهٔ عارفان. عرفا عالم ذر را همان عالم اعیان ثابته و پیمان و عهـد را، پیمان و عهـد ازلی می دانند. عرفا به تجلی و ظهور قائـل هسـتند، در مقابـل فلاسـفه که به علت و معلول در نظـام هستی اعتقـاد دارنـد و برای تجلی مراتبی قائل هسـتند که این جا مجـال شـرح آن نیست. از مراتب تجلی و ظهور، ظهور اعیـان در مرتبه علم حق است که می گوینـد: «عین هر حقیقـتی در علم حق به نحو ازلی و ابدی موجود است و اعیان هم، مظاهر اسـماء و صـفات و قالب های آن هستند.» استعداد و قابلیت هر انسانی در کفر و ایمان و سـعادت و شـقاوت در علم حق، در عین ثابته اش آشـکار می گردد و آن عهـد و پیمان به نحو ازلی به زبان اسـتعداد و قـابلیت در عـالم اعیـان بوده است. خواننـدگان محـترم برای اطلاعـات بیشـتر به کتب فصوص الحکم از ابن عربی و شروح آن مراجعه فرمایند.

ص: ۵۷

فصل سوم: فرضیه داروین

اشاره

درآمد

یکی از مشهورترین شبهه هایی که در بین پرسش گران رشته های گوناگون علوم تجربی و علوم اجتماعی مطرح می شود، موضوع چگونگی پیدایش انسان و پرسش هایی پیرامون تحلیل های داروینیستی است؛ لذا براساس این تحلیل ها، زنجیرهٔ وراثتی انسان کنونی به میمون نماهایی می رسد که پیش از دوران چهارم زمین شناسی(۱) می زیسته اند و می گویند که نخستین جوامع انسانی جامعه هایی اشتراکی (کمونی)(۲) بوده است و اهمیت پذیرش و رد این شبهه در این است که براساس آموزه های ادیان توحیدی، نسل انسان های کنونی را به یک زوج انسانی به نام حضرت آدم و حوا(علیهماالسلام) می رساند که از بهشت به زمین هبوط کردند و براساس آنچه که به صراحت در قرآن کریم آمده، دانش هایی دربارهٔ حقایق جهان به حضرت آدم(علیه السلام) داده شد. گفته می شود که ایشان نخستین پیامبر خدا و حجت او بر کرهٔ زمین است؛ لذا در این میان پرسش و شبهه ای که مطرح می شود؛ این است که:

۱- آیا می توان بین این آموزه های دینی و آنچه در برخی کتاب های علمی تجربی دربارهٔ تکامل

۱- دوره های زمین شناسی: ۱. برکامبرین (پیش از حیات)؛ ۲. پالوزوئیک (حیات قدیمی)، ۳۴۵میلیون سال قبل؛ ۳. مزوزئیک (حیات میانی)، ۱۶۰میلیون سال قبل؛ ۴. سنوزوئیک (حیات جدید)، از ۶۵ میلیون سال قبل تا عصر حاضر.

۲- کمون (commune) به معنای اشتراکی، نوعی سازمان زندگی و کار جمعی است که در آن مالکیت خصوصی بر ابزارهای تولیدی وجود نداشته و افراد به طور یکسان از حاصل کار جمعی برخوردار می شوند و به آن جامعه اشتراکی نیز گفته می شود. لفظ کمونیسم از این واژه گرفته شده است.

انسان آمده، رابطه ای پیدا و بیان کرد؟

۲- چگونه می توان آیات و روایات مربوط به آفرینش انسان را که در قرآن کریم و سایر کتاب های آسمانی آمده، با فرضیهٔ تکامل موجودات، به ویژه انسان، تفسیر و تحلیل کرد؟

۳- آیا مطالب قرآن و روایات دربارهٔ آفرینش انسان، با محتوای علم تجربیِ سیر تکاملی انسان مطابقت دارد یا خیر؟

معرفی داروین

چارلز داروین (۱۸۰۹تا۱۸۸۲م) در انگلستان زندگی می کرد. وی طبیعی دان بود و به بررسی و مطالعه گیاهان و جانوران می پرداخت.

دو اثر مهم داروین عبارتنداز:

۱. خواستگاه(اصل) انواع ۱۸۵۹) Origin of species م)؛ ۲. تبار انسان (۱۸۷۲م).

لازم به ذکر است، نخستین کسی که فرضیهٔ تحول را با روش علمی تشریح و اساس آن را روی اصول طبیعی بیان کرد و درحقیقت تحول بزرگی در طرز تفکر دانشمندانِ طبیعی به وجود آورد، دانشمند معروف فرانسه، لامارک، (۱۷۴۴تا۱۸۲۹م) و پس از وی دانشمند انگلیسی، چارلز داروین (۱۸۰۹تا۱۸۸۲م) بود.

این اشتهار در میان دانشمندان از آن جهت است که لامارک فرضیهٔ «تحول» را زمانی پیش کشید که جهانِ علمی و محیطِ دانشگاه های آن روز، آماده پذیرش و حل مسئله نبودند؛ لذا این نظر در نطفه خفه گردید و در توجه محافل علمی قرار نگرفت؛ ولی هنگامی که چارلز داروین

فرضیهٔ تکامل را عنوان کرد، بیشتر گره های علمی از هم گشوده و علوم طبیعی پیشرفت های زیادی کرده بود و جهان دانش، آمادگی پذیرش چنین فرضیه ای را داشت. همچنین در زمان اصلاحات دینی و ظهور نهضت پروتستان، ایجاد تغییرات عمیق در زمینهٔ دینیِ مردم اروپا و در پی آن عصر روشنگری و تأکید و تمرکز افراطی بر تجربه گرایی و عقل گرایی، زمینهٔ مناسب و مطلوبی برای پذیرش و توسعهٔ نظریات داروین فراهم کرد؛ ازاین رو چارلز داروین پایه گذار «تحول انواع» معرفی شد.(۱)

فرضیه های مربوط به آفرینش موجودات

اشاره

درمیان دانشمندان علوم طبیعی دو فرضیه دربارهٔ آفرینش موجودات زنده، اعم از گیاهان و جانداران، وجود داشته است:

الف. فرضیه ثبوت انواع یا «فیکسیسم»

اشاره

در این نظریه انواع جانداران، هرکدام جداگانه، از آغاز به همین شکل کنونی ظاهر گشتند و هیچ کدام به نوعی دیگر تبدیل نیافتند؛ لذا انسان هم دارای خلقت مستقلی بوده که از آغاز به همین صورت آفریده شده است.(۲)

۱- جعفر سبحانی، فلسفه تاریخ، ص۶۶۸.

۲- ناصر مکارم شیرازی، تفسیرنمونه، ج۱۱، ص۹۷تا۱۰۰.

بعضی براین باورند که این اعتقاد، منابع انکار ناپذیری داشته که به این قرار است:

۱. کتاب مقدس

در سِفْر تکوین(۱) تصریح می شود که خلقت موجودات به همین شکل موجود و به دست خدا انجام شده است. انسان از همان آغاز، انسان و اسب نیز اسب بوده و هریک از موجودات، پیوسته همین گونه بودند؛ زیرا به همین شکل آفریده شده اند.

۲. تفکر ارسطویی

از نظر ارسطو [که دستگاه فلسفی اش، به ویژه تفسیرسینوی،(۲)پشتوانهٔ نظام فکری و اعتقادی مسیحیت قرار گرفته] هر موجودی تجسم صُوَر ازلی یا ماهیات ثابته است و در واقع، صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی. صُوَر علمی ازلی یا ماهیات ثابته، به حکم تجرّد آنها از مادّه و

۱- عهدعتیق، کتاب پیدایش، فصل اول، بند۲۵ (پس خدا، حیوانات زمین را به اجناس آنها بساخت و بهایم را به اجناس آنها و همه حشرات زمین را به اجناس آنها و خدا دید که نیکوست)، فصل دوم، بند۷ (خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نَفْس زنده شد) و عبارات در فصل های دیگر نیز بر این مطلب دلالت دارند.

۲- برهان امکان و وجوب که به نام های برهان امکان، برهان امکان ماهوی، برهان سینوی و حتی برهان جهان شناختی نیز خوانده شده است؛ بنابراین، گونه ای برهان وجودی است که بر مبنای امکان وجود بنا شده است. بوعلی سینا نخستین واضع این برهان می باشد. در مغرب زمین نیز آکویناس و لایبنیتز، به ترتیب در برهان سوم از براهین پنج گانه و برهان مابعدالطبیعی امکان به شرح تقریرهای دیگری از آن پرداختند. باتوجه به این توضیحات، این تفسیر برای ارسطو نمی باشد و ظاهراً معنای لغوی این اصطلاح در این جا مراد است که همان دیدگاه جهان شناختی ارسطو می باشد.

جسم، تغییرناپذیرند و موجودات طبیعی اگرچه تغییرپذیرند، ولی دامنهٔ تغییرات آنها به حدود ماهوی و صُوَر علمی آنها محدود است؛ بنابراین تبدل انواع، امری محال و ناشدنی است.

۳. اندیشهٔ غایت انگاری دربارهٔ طبیعت

اعتقاد رایـج این طور بود که اولاً، هرچیز و هریک از موجودات طبیعی، دارای غایت ویژه ای است که برای آن آفریـده شده و ثانیـاً، به بهترین صورتی که تـأمین کننـدهٔ آن غایت و هـدف باشـد، آفریـده شـده است؛ بنابراین نه تنها نیازی به تغییر و تکامل ندارد، بلکه تغییر و تکامل آن ناممکن است؛ زیرا در صورت تغییر، نمی تواند تأمین کنندهٔ آن غایت باشد.(۱)

ب. فرضیه تکامل انواع یا «ترانسفورمیسم»

اشاره

این فرضیه برخلاف فرضیهٔ ثبات انواع، خلقت انسان را تدریجی می داند و شامل سه نظریهٔ مشهور است:

۱. نظریهٔ لامارک «وراثتی شدن صفات اکتسابی»

نظریـهٔ لامارک بیان می کنـد که انـدام های یک جانور در طی انجام کار و کاربرد آنها تحول می یابـد و این تحول و تعدیل، اکتسابی و وراثتی است؛ یعنی با توارث منتقل می شود. برای مثال می توان درازشدن گردن زرافه را براثر گردن کشیدن

۱- سیدمرتضی حسینی شاهرودی، تعریف و خاستگاه دین، ص۲۷و۲۸.

به سوی برگ های درختان بلند دانست و البته از بین رفتن اندام ها نیز دراثر عدم کاربرد آنها به ارث می رسند.

۲. نظریهٔ داروین «انتخاب طبیعی»

داروین با ارائه تئوری تکامل می خواهد بگوید، خلقت انسان تدریجی بوده و انسان، تکامل یافتهٔ حیواناتِ پیشین است. داروین در کتاب تبار انسان (۱۸۷۲م) بحث هایی دربارهٔ شباهت انسان به گوریل داشته و سعی کرده نشان دهد؛ چگونه می توان ممیز انسان را براساس تعدیل تدریجیِ نیاکان آدم نمای او در جریان انتخاب طبیعی، توجیه و تحلیل کرد.

آنچه در نظریات او جالب و حائز اهمیت است، آن است که اصرار دارد بگوید، اخلاق و توانایی های روانی انسان با قوای دیگر حیوانات، تضاد درجه ای دارند؛ یعنی تفاوت، نوعی نیست؛ بلکه فقط در شدت و ضعف است و می توان برای حیوانات نیز قائل به درجات ضعیفی از احساس، تفهیم و تفاهم شد.

۳. نظریهٔ دووریس «جهش»

(۱) نظریه دووریس (اوایل قرن بیستم) که جهش یا تغییر ناگهانی صفات را منشأ ایجاد صفات جدید

۱- تکامل باوری (Evolutionism) و به عبارت دقیق تر نظریهٔ تبدّل انواع (Transformism) از بدو پیدایش تاکنون، مراحل گوناگونی را طی کرده و همواره نقد شده و اصلاحاتی در آن واقع شده که اهم آنها عبارت است از: ۱. داروینیسم؛ ۲. نئوداروینیسم؛ ۳. لامارکیسم؛ ۴. نئولامارکیسم؛ ۵. موتاسیونیسم (Mutationism).

در جاندار می دانست که به نسل بعد ارث می رسد.

چگونگی جهش:

می دانید صفات ارثی از طریق DNA موجود در کرموزوم های درون هسته انتقال می یابند. DNA مولکولی است دو رشته ای، بلند و مارپیچ که از هزاران واحد به نام نوکلئوتید ساخته شده است. نوکلئوتیدهای موجود در ساختار DNA چهار نوع هستند که آنها را با حروف G، C،T و A نشان می دهند و به تعداد زیاد و ترتیب خاصی قرار گرفته اند. هرگونه تغییر در ترتیب این نوکلئوتیدها را جهش گویند که باعث ایجاد صفات جدید خواهند شد.

عوامل ایجاد جهش:

DNA مولکولی با ثبات است؛ امّا عواملی مانند مواد رادیواکتیو و مواد شیمیایی می توانند سبب تغییر یا جهش در این مولکول شوند. بیش تر جهش ها مضر هستند؛ لذا نظریهٔ جهش و انتخاب طبیعی مکمل یکدیگرند به این معنی که:

جهش، به وجود آورندهٔ تغییر است و انتخاب طبیعی، گسترش دهندهٔ آن جهش [مفید] است.

نکته: آنچه فرضیهٔ لامارك و داروین را علمی نشان می دهد، نظریهٔ دووریس است؛ یعنی بدون توجه به جهش، هیچ توجیه علمی از نظر علم ژنتیک نمی توان برای فرضیهٔ داروین اقامه کرد؛ امّا نکتهٔ مهم درمورد خود جهش، آن است که این عمل در یك مولکول DNA صورت می پذیرد؛ امّا این تغییر و جهش آیا به ارث می رسد؟

اشکال اول: طبق قانون احتمالات در توارث،

این امر بسیار مشکل است؛ گرچه محال عقلی نیست؛ امّا محال عقلایی است.

اشکال دوم: در تکامل انواع، باید حداقل یک جفت رشتهٔ کامل کروموزومی جدید تشکیل و به توارث گذاشته شود که در طبیعت این امر نه میلیون میلیارد، بلکه احتمال آن یک در عدد نجومی است که طبق قوانین عادیِ طبیعی محال است و صِرف آوردن گذر زمان، این مشکل را حل نمی کند و درواقع نوعی فرافکنی و عوام فریبی است که بگوییم در طول میلیون ها سال این تغییر به توارث رسید. چه فرقی است بین زمان کوتاه و بلند در توارث جهش؟! همچنین سؤال اساسی تر آنکه، هم اکنون و در عصر حاضر، چه مقدار از اول حیات موجودات زنده می گذرد؟ چرا شاهد این تنوع در انواع نمی شویم؟! به تعبیر ساده تر، هرلحظه نسبت به گذشته، میلیون ها و میلیاردها سال گذشته، پس چرا هیچ نوعی از انواع گذشته تولید نمی شود؟! در بازهٔ زمانی علمیِ حداقل ۲۰۰ساله که از جانورشناسی ثبت شده،(۱)یک مورد از تبدل انواع، چه رسد به تکامل انواع، مشاهده نشده با این که میلیاردها سال و موقعیت های زمانی برای این تغییر بوده است.

۱- ارسطو، فیلسوف و زیست شناس یونان قدیم، نخستین کسی است که جانداران را براساس شباهت های ساختاری آنها رده بندی کرده است؛ امّا مهمترین کار در این زمینه توسط کارل لینه (قرن ۱۸م) انجام گرفت که طرح رده بندی امروزی را پایه گذاری کرد.

پیامدهای نظریهٔ تبدل انواع

اشاره

کسانی که با نظریهٔ داروین مخالف بودند، برای این نظریه پیامدهایی را ذکر کردند که به آن اشاره خواهیم کرد؛ امّا باید دانست این پیامدها لزوماً پیامدهای این نظریه نیست و بعضاً حتی مؤید این نظریه نیز می تواند باشد؛ لذا در نهایت نمی توان به خاطر این پیامدها، این نظریه را تخطئه کرد؛ ولی درعین حال بعضی مدعی اند که پیامدهای یاد شده، پیامدهای منطقی نظریه تکامل است.(۱)

امّا بهتر است که جزء مهمترین علل گرایش به نظریه داروین و طرفداری از آن را همان دانست که دهریون (طبیعیون)، از فِرَق جداشده از اسلام در عصر امام صادق(علیه السلام) و قبل از آن، اعتقاد به عدم بعثت انبیاء داشته و همه چیز را منتسب به طبیعت می دانستند. با این نگاه کسانی که به بهانهٔ علمی بودن فرضیهٔ داروین به آن می پردازند، درواقع می خواهند نوعی دین گریزی و اباحه گری داشته باشند که دهریون در سابق به آن تمسک می کردند.(۲)

۱- سیدمرتضی حسینی شاهرودی، تعریف و خاستگاه دین، ص۲۹و۳۰.

۲- در تعریف عام «دهری» به کسی گویند که منکر مبدأ و معاد است و تمامی حوادث را به دهر نسبت می دهد؛ یعنی آنچه که امروزه مادی گرا و یا ماتریالیست خوانده می شود، حال چه فیلسوف باشد یا غیر آن. در موارد بسیاری به دهریه مانند دیگر کفار و مشرکین، زندیق نیز گفته می شود. آنها مرگ را معلول گذر زمان و حیات را معلول طبیعت می دانستند. دهریهٔ عرب، اعتقاد به دهر و انتساب حیات و مرگ خویش را به آن، ظاهراً بهانه ای می شمردند برای شانه خالی کردن و رها شدن خود از قبول قیود دینی و اخلاقی. برخلاف فلاسفه دهریه که قائل به ابدیت ماده و معتقد به حصر معرفت برمجرد حس بودند. تمایلات اباحی، آن هم از نوع بی بندوباری های رایج در عهد اموی، منشأ قول معطله عرب در عقایدشان بوده است. آنها فرض وجود خالق و اعتقاد به حشر و قیامت را لازم نمی دانستند و زمان را بی نهایت و ازلی و ابدی می پنداشتند. وجود را فقط در همین حیات دنیوی و مادی خلاصه می کردند و مرگ و نابودی را جز به پیری و فرسودگی و گذشت روزگار منسوب نمی کردند؛ به همین دلیل، به لذت گرایی روی می آوردند و هرچه را با هوای نفس خویش موافق می یافتند، پیروی می کردند و آنچه را مخالف آن بود، ترک می کردند. ابوسفیان، عقبهبن ابی معیط، نضربن حارث و عاص بن وائل گروهی از این افراد بودند؛ البته در میان مکاتب فلسفی هند نیز از مکتبی به نام «چارواکا» سخن گفته شده که تمایلاتی شبیه به دهریه عرب داشته اند. برخی از آراء این مکتب که در زمانی نامعلوم و پیش از میلاد مسیح(علیه السلام) به وجود آمده، از این قرار است: الف. این عناصر مادی اند که جهان را می سازند؛ لذا تصور وجود خدای خالق ضرورتی ندارد؛ ب. بهشت و دوزخ وجود ندارد؛ ج. باید از زندگی تا حد ممکن لذت برد؛ د. لذت و ثروت، تنها غایت عقلانی اند که باید برای به دست آوردن آنها تلاش کرد و زحمت کشید؛ البته در این میان نیز لذت، غایی ترین هدف است و ثروت نیز، تنها زمانی ارزش دارد که بتواند وسیله ای برای رسیدن به لذت باشد.

۱. تعارض با حکمت صنع و از میان بردن تکیه گاه آن

تکیه گاه حکمت صنع، سازگاری بدن و اندام های آن با وظایف و اهداف آن است. هر جزء بدن به بهترین صورت، به منظور انجام وظایفی که برعهدهٔ آن نهاده شده و به منظور دست یابی به هدفی که برای آن ساخته شده، آفریده شده است. دست ها برای انجام وظایف خاص و رسیدن به اهداف معینی به بهترین صورت آفریده شده، همچنین انگشت ها و ناخن ها و دیگر اندام های بدن، همه همین گونه برای مقاصد معینی آفریده شده و این مطلب دقیقاً نقطهٔ مقابل فرضیهٔ تکامل انواع است که اندام های بدن انسان را محصول تغییرات پیوسته و طولانی می داند و بیان می کند که هیچ یک از اعضای انسان [و غیر انسان] از آغاز این گونه نبوده، بلکه با تغییرات پیوسته به این صورت درآمده است.

اِشکال ایـن پیامـد مشـخص است؛ زیرا مـدعی تکامـل، به خـاطر تنـاسب اعضـاء، بحث تکامـل را ذکر کرده است؛ یعنی این استدلال مؤید نظریهٔ تکامل می شود نه مخرب آن. تغییرات اعضاء متناسب با شرایط در هر زمان بوده و فرض در این نظریه آن است که انسان از ابتـدا انسان نبوده که اعضاء انسانی لازم داشـته باشـد و در هر مرحله از مراحل تکامل خویش اندام مناسب با آن را داشته است.

۲. تعارض با اشرف بودن انسان

از نظر دین داران و همچنین ظـاهر کتـاب مقـدس، انسـان برترین موجـود در طـبیعت است و دارای کمالات ویژه ای است که استحقاق به خـدمت گرفتن سایر موجودات را دارد و درواقع سایر موجودات برای انسان و به خاطر خـدمت به او آفریـده شده انـد؛ ولی براساس نظریـهٔ تکامل انواع، انسان هم موجودی همچون سایر موجودات است که در مسیر تحولاتِ پیوسـته، تکامل بیشتری یافته است؛ بنابراین، نه او اشرف موجودات است و نه سایر موجودات برای او آفریده شده اند و این موضوع دقیقاً نقطهٔ تعارض میـان علم و دین را آشـکار می سـازد که نقطـهٔ عزیمت منـاسبی برای پژوهش هـای دینیِ معتقـدان به دین و هم برای منکران آن می باشـد؛ به ویژه این که بنـابر نظریـهٔ تبـدل انواع، حتی حسّ اخلاقی نیز محصول انتخاب طبیعی و تبـدّل و تکامل انواع است.

وقتی ما تکامل را هدفمند تعریف نکردیم

این مطلب صحیح است؛ امّا نظریهٔ تکامل فقط دلالت بر تکامل می کند؛ لذا برای این سؤال که آیا این تکامل از ناحیه خالق، هدفمند بوده یا خیر؟ پاسخی ندارد؛ بنابراین حتی بنابر نظریهٔ تکامل نیز می توان گفت: «انسان نتیجهٔ خلقت تمام مخلوقات و تکامل یافته آنها است و از ابتدا قرار نیز برهمین بوده و لذا او به برتری رسید و جایگزین خداوند در زمین شد.» این نظر چه تناقضی با نظریهٔ تکامل دارد؟!

۳. تعارض با کتاب مقدس

کتاب مقدس در سفر تکوین، آفرینش انواع موجودات را به صورت کنونی و دفعی می داند. هر موجودی همان گونه آفریده شده است که اینک هست، نه چیزی که سبب تغییر در نوع آن باشد، پدید آمده و نه ممکن است پدید آید؛ درحالی که نظریهٔ تبدل انواع، هیچ موجودی را در آغاز به شکل کنونی نمی داند؛ بلکه ثبات صور را برخلاف تجربه می داند. در آغاز، هرچیزی به شکل و صورتی بوده است و در ادامه به چیز دیگری تبدیل شده و یا ممکن است بشود.

اشکال این کلام نیز واضح است؛ زیرا اولاً، در کتب مقدس به منشأ انسان اشاره شده که از زمین است و این ملازمه با دفعی بودن و منافات با تدریجی بودن آن ندارد؛ امّا اینکه بنابر این نظریه، ممکن است انسان نیز به موجود کامل تری تکامل یابد، فقط امکان عقلی است و به راحتی، یک شخص دین دار می تواند بگوید طبق مستندات

دینی این امکـان به وقـوع نخواهـد رسـید؛ زیرا ممکن است از بین برود و موجـود دیگری جـای او را بگیرد [همـان طورکه در قرآن آمده]؛(۱) امّا خودش به موجود دیگری تکامل یابـد به وقوع نخواهـد پیوست، نه اینکه امکان عقلی ندارد. نظریهٔ داروین با فرض پذیرش آن، فقط امکان عقلی آن را ثابت می کند، نه آنکه به وقوع خواهد پیوست.

۴. تعارض با طرح و تدبیر الهی دربارهٔ جهان

از دیـدگاه دینی و عقلیِ رایـجِ دین داران و مفسـران دین، خـدا پیش از آفرینش جهان، برای آن طرح و برنامه داشـته و پس از آفرینش نیز برای آن تـدبیر دارد. جهـان و موجودات در آن، براسـاس طرح پیشـین آفریـده می شونـد و براساس تـدبیر الهی به مقصـد خویش دست می یابنـد. نظریهٔ تکامل انواع، به ظاهر با این طرح و تدبیر ناسازگار است و براساس برخی از تفاسیر آن، تغییر و تکامل موجودات طبیعی به طور تصادفی و بدون طرح و تدبیر و آگاهی انجام می پذیرد.

اشـکال این مطالب نیز از قبل روشن شد؛ زیرا نظریهٔ تکامل، روند تکامل را در خود تعریف می کند؛ بنابراین تکامل با انتخاب تصادفی تعارض دارد و همچنین ممکن است بعضـی از تفاسـیر نظریـهٔ داروین، انتخاب تصادفی را تأیید کنند؛ امّا روشن اسـت که با فرضیهٔ تکامل سازگار نیست. تکامل در خود، دارای هدفمندی است؛

۱- ۱. انسان، ۲۸ «نحن خلقناهم وشددنا أسرهم وإذا شئنا بدلنا أمثالهم تبديلا».

امّا اگر گفته شود انتخابِ گزینهٔ بهتر را خود طبیعت انجام می دهد و هرکدام سازگارترند، می مانند؛ پس خواهیم گفت: «مشخص است که دنیا به اصطلاح دارالاَسباب است و برای هر فعلی سببی تعریف شده، امّا سخن این است که آیا هدف گذار، ماورای طبیعت و خداوند است یا خود طبیعت؟ اگر خود طبیعت است، دراین صورت طبیعتِ باشعور یا بدون شعور؟ اگر گفته شود طبیعت بی شعور، روشن است که هدف گذاری از بی شعور معنا ندارد؛ ولی اگر طبیعت باشعور منظور است؛ پس، این سؤال که منشأ این شعور چیست، سؤال اساسی موحدین خواهد بود.

۵. تعارض با تاریخ آفرینش

به نظر برخی از ارباب کلیسا، آفرینش جهانِ طبیعت، تاریخ معیّنی دارد. آنان سال ۴۰۰۴ پیش ازمیلاد را تاریخ آفرینش دانسته اند؛ درحالی که مفهوم نظریهٔ تکامل به هیچ وجه با این اعتقاد سازگار نیست.

اصول مهم داروینیسم

اشاره

از آن جا که در فصل تعارض علم و دین، فرضیهٔ تحوّل انواع براساس داروینیسم مطرح است، لذا روی تحوّل تدریجی با اصول چهارگانه اش متمرکز می شویم و به گونه ای به تحلیل تعارض های چهارگانه که نویسندهٔ کتاب علم و دین از آنها یاد کرده، می پردازیم.

اصول چهارگانهٔ داروین عبارتنداز: ۱. تنازع بقا؛

۲. انتخاب اصلح؛ ۳. وراثت صفات اکتسابی؛ ۴. سازش با محیط.

اینک هریک از این اصول را به صورت خلاصه توضیح می دهیم:

۱. تنازع بقا

در صحنهٔ زندگی، هرموجودی با صدها عامل نابودکننده روبه رو است و هرموجودی می خواهد عوامل بقای خود را تسهیل کند و از عوامل نابود کننده مصون بماند؛ ازاین رو پیوسته میان انواع موجودات، نزاع و کشمکش برقرار است؛ ولی منازعه که اثر مستقیم نامحدود جانداران و گیاهان است، در جانداران آشکار و در گیاهان مخفی است.

پرندگان خوش آواز با فراغ خاطر بر فراز شاخه ها از حشرات و دانه ها تغذیه می کنند؛ ولی درعین حال مرغان شکاری یا چارپایان گوشت خوار، این پرندگان را طعمه خود می سازند؛ پس جهان عرصه نزاع و جنگ است.

۲. انتخاب اصلح

داروین می گوید: «در جهان تنازع، پیروزی از آنِ انواعی است که شرایط بقای آنها بیشتر و عوامل حیاتی برای آنها فراهم تر از نوع دیگر باشد؛ مثلاً درمیان حیوانات، تعدادی با شاخ های کوچک و بزرگ پیدا می شوند و ازآن جا که دستهٔ نخست به خوبی مسلّح نشده اند، احتمال نابودی آنها بیشتر است؛ ولی دستهٔ دوّم در برابر حوادث

پایدارترنـد، اگر پیشـینیان آنها به نوبه خود با شاخ های بهتر به دنیا بیاینـد، این اعضا به تدریـج در نسل های دیگر کامل تر می شوند و بدین طریق انتخاب انسب و اصلح، سبب پیدایش تکامل می گردد. خلاصه در این میدان مبارزه، فتح و غلبه با افرادی است که از شـرایط بهتری برخوردار باشند؛ دراین صورت دستهٔ مغلوب جای خود را به فاتح داده و خصایص طبقهٔ فاتح [قانون سوّم وراثت] به نسـل هـای بعـد منتقـل می شود و در هر نسل به صورت کامل تری درمی آیـد؛ درنتیجه تحوّل انواع تحقّق می پذیرد.»

۳. وراثت صفات اکتسابی

قانون وراثت، اصل سوّمی است که داروین به آن تکیه کرده است. وی معتقد است، صـفات گذشـتگان به آیندگان منتقل می گردد و هر نوع ویژگی که در پـدر و مـادر به عنوان یک خصـیصهٔ مادی رخ دهـد، از طریق «وراثت» به نسل بعـدی منتقل می شود؛ تاآنجـاکه درطول زمـان، این صـفاتِ انتقال یافته به صورت یک تغییر کلّی و نوعی درمی آینـد و درحقیقت این تغییرات جزئی، پس از چند نسل باعث می شود که فاصلهٔ زیادی میان نسل های پیشین و نسل های بعدی به وجود آید و هنگام مقایسه به صورت دو نوع درآیند.

نکته: اشـکال اصـلی فرضـیهٔ داروین که آن را از حـالت علمی خـارج می کنـد، همین اصـل سـوم است که قـانون وراثت را به راحتی با گذر زمان حل کرده است؛ درحالی که قبلاً ذکر شد [بحث

فرضیهٔ جهش دووریس و نقد آن] گذشتِ وراثت، امری نیست که به صرف سازش با محیط و گذر زمان بخواهد سبب تکثر یا تکامل انواع شود؛ به این معنی که از یک نوع حیوان با تعداد کروموزم های مشخص، نوع دیگری حیوان با تعداد کروموزم های متفاوت به وجود آید و به توارث گذاشته شود.

به تعبیر علمی، برای شناسایی افرادِ یک گونه، علاوه بر صفات ظاهری، صفات کروموزومی و مولکولی نیز بایستی درنظر گرفته شود. برجسته ترین مفهوم گونه، مفهومی می باشد که توسط پدر زیست شناسی «ارنست مایـد» درسال ۱۹۸۲ با نام مفهوم زیستی گونه بیان شده است.

طبق این تعریف، هرجامعه ای بارور و مرکب از جمعیت هایی است که از نظر تولیدمثل از یکدیگر جدا شده اند وجایگاه اکولوژیکی ویژه ای در طبیعت اشغال می کنند.

این تعریف علمی از گونه ها و انواع حیوانی در اواخر قرن بیستم، کاملاً فرضیهٔ داروین را نابود کرد و دیگر در محافل علمی زیست شناسی به عنوان یک نظریه مطرح نیست.(۱)

۱- ۱. در انتهای این نوشتار نقد شهید مطهری به فرضیه داروین ذکر خواهدشد. لازم به ذکر است که این شهید بزرگوار در تاریخ ۱۱ اردیبهشت ۵۸ به شهادت رسیدند که قبل از سال ۱۹۸۲ می باشد؛ لذا نقد ایشان به صورت فرضی برای ابطال مکتب داروینیسم به جا بوده و بعد از ایشان رد علمی او در محافل علم زیست شناسی و ژنتیک به اثبات رسیده است.

۴. سازش با محیط

سازش با محیطِ هریک از جانوران و گیاهان، مطابق محیطی است که در آن زندگی می کنند. اگر تغییری در محیط زندگی آنها رخ دهد، لازم است برای ادامهٔ زندگی تغییراتی در دستگاه وجودی آنها پدید آید؛ مثلاً هرگاه یک موجود خاکی به محیط آبی منتقل شود و ناچار شود که غذای خود را در آب تهیه کند، باید اعضای مناسب با محیط زندگی جدید در او فراهم شود؛ حتی بر اثر تغییر محیط زندگی، اعضای پیشین او رو به تحلیل می گذارد و از بین می رود. داروین از این اصل نتیجه می گیرد که هرگاه حیوانِ چشم داری ناچار شود در غارها و دالان های زیرزمینی زندگی کند، کم کم قوّهٔ بینایی او از بین می رود و پس از چند سال در ردیف حیوانات نابینا درمی آید. داروین با این اصول چهارگانه معتقد است، موجوداتی که امروز به صورت انواع مختلف دیده می شوند، روز نخست یک نوع بوده اند؛ سپس با گذشت زمان در سایهٔ این چهار اصل از یکدیگر جدا شده اند.(۱)

نکته: یک نوع بودن تمام انواع از روز نخست، از خود نظریهٔ داروین یعنی شخص ایشان استفاده نمی شود؛ بلکه طرفداران داروینیسم چنین ادعایی را دارند. ایشان تکامل در انواع را قبول دارد؛ امّا ملازم کلام او، وحدتِ انواع از روز نخست نیست؛ بلکه هرنوعی از انواع کنونی بازگشت به یک نمونهٔ ساده از خودش را دارد که در مراتب تکامل پیچیده شده است و روشن است که میان این دو نظر، تفاوت بسیاری است.

۱- ۲. فلسفه تاریخ، ص۲۰۱.

دلایل طرفداران تکامل

دلیل اول: مطالعات دیرینه شناسی و به اصطلاح مطالعه روی فسیل ها، یعنی اسکلت های متحجرشدهٔ موجودات زنده و مطالعات طبقاتِ مختلف زمین، نشان می دهد که موجودات زنده، از صورت های ساده تر به صورت های کامل تر و پیچیده تر تغییر شکل داده اند.

نکته اول: این دلیل، یک استقراء ناقص است؛ یعنی مطالعه بر روی بعضی از نمونه ها و استنباط یک حکمِ کلّی برای تمام موجوداتِ زنده، یک راه علمی که انسان را به یقین و اطمینان برساند نیست. علاوه براین روی خود همان نمونه هایی که سنگ واره های آنها پیدا شده نیز بحث است. اگر مقصود، تکامل در یک نوع است؛ مثل آنچه بر روی انواع اسب رخ داده، کلام صحیحی است؛ امّا اگر بحث در انواع مختلف باشد، چه دلیلی بر تکثیر یک نوع از نوع دیگر است؟ یعنی در یک دورهٔ زمانی، یک سری موجودات زنده با ترکیب ساده بوده اند و در دورهٔ زمانی دیگر، موجوداتی با ترکیب پیچیده تر بوده اند؛ امّا چه دلیلی است که این موجودات از آنها به وجود آمده اند؟! صرف این که ما سنگ واره های موجودات پیچیده تر را پیدا نکردیم، دلیل می شود که این ها از موجودات ساده تر به وجود آمده اند؟! آن هم فقط بر روی چند نمونهٔ محدود و با آن توضیحی که داده شد؛ امّا اشکال اساسی تر، موجوداتی از دوران های اول هستند که دارای ترکیب پیچیده اند، مثل حشرات.

نکته دوم: بر چه مبنای علمی، بدن سخت پوستان مثل اقسام صدف داران را، ساده تر از بدن مثلاً دوزیستان یا چهارپایان می دانید؟ چه ملاک علمی برای آن است؟ صرف آنکه بعضی از آنها قسمی از اجزاء را ندارند و درعوض اجزایی دیگر دارند، دلیل بر سادگی در مرحلهٔ پیدایش است؟!

دلیل دوم: قراینی است که در تشریح استخوان بندی حیوانات مختلف و مقایسهٔ آنها، همچنین در اندام های مشابه مشترکِ بین انواع، شباهت زیادی درآنها می بینیم که نشان می دهد، همه از یک اصل گرفته شده اند.

نکته: از مطالب گذشته، جواب این دلیل نیز به خوبی روشن است؛ آیا شباهت، دلیل آن است که از یکدیگر منشق شده اند یا درنهایت ثابت می کند سازنده یا ساختار، واحد است؟ حتی ساختار واحد طبیعی نیز دلیل بر این نمی شود که هر یک از ساخته ها از ساختهٔ دیگر پدید آمده باشد.

دلیل سوم: قراینی است که از جنین شناسی به دست آورده اند و معتقدند اگر حیوانات را در حالت جنینی که هنوز تکامل لازم را نیافته اند در کنار هم بگذاریم، خواهیم دید که جنین ها قبل از تکامل در شکم مادر یا درون تخم، تا چه اندازه با هم شباهت دارند. این نیز تأیید می کند که همهٔ آنها در آغاز از یک اصل گرفته شده اند.(۱)

نکته: همان طورکه گفته شد چنین ملازمه ای ندارد و این دلیل را می توان بر وحدت ساختار یا از

۱- ۱. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج۱۱، ص۹۹.

دیدگاه موحدین وحدت خالق دانست و نه آنکه هر یک از دیگری انشقاق یافته است.

نقد شهید مطهری بر نظریهٔ تکامل

تبیین نظریه

همان طورکه در تاریخ آمده، در مغرب زمین این اندیشه وجود داشته که لازمهٔ اینکه جهان بوسیلهٔ خداوند به وجود آمده باشد؛ این است که همهٔ اشیاء ثابت و یکنواخت باشند و تغییری در کائنات، خصوصاً در اصول کائنات، یعنی «انواع»، رخ ندهد؛ پس تکامل، خصوصاً تکامل ذاتی، یعنی تکاملی که مستلزم این باشد که ماهیّت یک شی ء تغییر کند و نوعیّت آن عوض شود، غیرممکن است. از طرف دیگر می بینیم که هراندازه علوم، سیر تکاملی انجام می دهد و توسعه می یابد، مسئلهٔ اینکه اشیاء و بالاخص جانداران، یک قوس صعودیِ تکاملی را طی می کنند، بیشتر ثابت می گردد؛ نتیجهٔ این دو مقدّمه این است که علوم، بالاخص علوم زیستی در جهت ضدّ خداشناسی گام برمی دارند.

چنانکه می دانیم نظریّه های لامارک و داروین، خصوصاً داروین، غوغایی در اروپا به پا کرد. داروین با اینکه مردی معتقد به خدا و مذهب بود و همچنین می گویند در لحظات احتضار، کتاب مقدّس را به سینه چسبانیده و مکرّر در نوشته هایش ایمان خود را به خداوند اعلام می کند، نظریّاتش صددرصد ضدّ خدا معرّفی شد.

به طور کلّی ممکن است گفته شود ترانسفورمیسم [خصوصاً داروینیسم با توجّه به فرضیّهٔ وی دراین باره که اصل انسان از میمون است، اگرچه بعد مردود گشت] ازآن جهت ضدّ خدا شناخته شد که برخلاف مندرجات کتب مقدّسِ مذهبی بود؛ زیرا کتب مذهبی عموماً خلقت انسان را از یک انسان اوّلی به نام «آدم» می دانند که ظاهراً او مستقیماً از خاک آفریده شده است؛ لذا بحق و بجا بوده که داروین و داروینیست ها، بلکه همهٔ طرفداران تکامل، ضدّ خدا شناخته شوند؛ زیرا به هیچ وجه نمی توان میان اعتقاد به مذهب و اعتقاد به اصل تکامل را آشتی داد و چاره ای نیست که از این دو یکی اختیار و دیگری رها شود.(۱)

نقد نظریه

۱. آنچه علوم در این زمینه بیان داشته، فرضیّه هایی است که دائماً تغییر کرده و اصلاح یا باطل شده و فرضیّه ای دیگر جایگزین آن شده است. با چنین فرضیّه هایی نمی توان مطلبی را که در یک کتاب آسمانی آمده ولی به صورت صریح و غیرقابل توجیه بیان شده، مردود شناخت و آن را دلیل بر بی اساسی اصل مذهب شمرد و بی اساسی مذهب را دلیل بر نبودن خدا گرفت.

۲. علوم در جهتی سیر کرده که بیان می کند تغییرات اساسی در جانداران پیدا شده، مخصوصاً مراحلی که نوعیّت، تغییر یافته و ماهیّت عوض

۱- ۱. مجموعهٔ آثار شهید مرتضی مطهری، ج۱، ص۵۱۳.

شـده است، آن هم به صورت جهش، یعنی سـریع و ناگهانی؛ بنابراین مسـئلۀ تغییراتِ بسـیار نامحسوس و کنـد و متراکم مطرح نیست. وقتی علم ممکن دانست که طفـل، یـک شـبه ره صـد ساله برود، چه دلیلی درکار است که چهل شـبه ره صـدها میلیون ساله را نرود؟! فرضاً در کتب مذهبی صـراحت دارد که «آدم اوّل» مستقیماً از خاک آفریده شده و به شکلی بیان شده که نشان می دهد ملازم با نوعی فعل و انفعال در طبیعت بوده است. در آثار مذهبی آمده که طینت آدم چهل صباح سرشته شد. چه می دانیم؟! شایـد همـۀ مراحلی را که به طور طبیعی اوّلین سـلول حیاتی بایـد در طول میلیاردها سال طی کند تا منتهی به حیوانی از نوع انسان بشود، سرشت و طینت «آدم اوّل» به اقتضای شرایط فوق العاده ای که دست قدرت الهی فراهم کرده، در مدّت چهل روز طی کرده باشـد؛ همچنـان که نطفـۀ انسان در رحم به مـدّت نه ماه تمام مراحلی را که می گوینـد اجـداد حیوانیِ انسان در طول میلیاردها سال سپری کرده اند، طی می کند.

۳. فرض می کنیم آنچه علوم در این زمینه آورده، بیش از یک فرضـیه است و ازنظر علوم قطعی است. همچنین فرض می کنیم ممکن نیست شـرایط طـبیعی به صـورتی فراهم شود که مـادّه، مراحلی را که در شـرایطی آهسـته و بطئی طی می کنـد، در آن شرایط سریع و تند طی کند و از نظر علم، قطعی است که انسان اجداد حیوانی داشته است. آیا ظواهر مذهبی توجیه ندارد؟!

اگر قرآن کریم را ملاک قرار دهیم، می بینیم قرآن داستان آدم را به صورت سمبولیک مطرح کرده است و نتیجه ای که قرآن از این داستان می گیرد، نه از نظر خلقتِ حیرت انگیز آدم است و نه در باب خداشناسی از این داستان؛ بلکه قرآن تنها از نظر مقام معنوی انسان و از نظر یک سلسله مسائل اخلاقی، داستان آدم را طرح می کند. برای یک نفر معتقد به خدا و قرآن کاملاً ممکن است که ایمان خود را به خدا و قرآن حفظ کند و در عین حال داستان کیفیّت خلقت آدم را به نحوی توجیه کند. امروزه افرادی باایمان و معتقد به خدا و رسول و قرآن را سراغ داریم که داستان خلقت آدم را در قرآن به نحوی تفسیر و توجیه می کنند که با علوم امروزی منطبق است و احدی ادّعا نکرده که آن نظریه ها برخلاف ایمان به قرآن است. همچنین وقتی آن نظریه ها را در کتاب های مربوط به این موضوع مطالعه می کنیم، در آنها نکات تأمل برانگیز و درخورتوجّه زیادی می بینیم، هرچندکه صددرصد قانع نشویم.

به هرحال، این گونه مطالب را بهانهٔ انکار قرآن و مذهب و بهانهٔ انکار خدا قرار دادن، بسیار دور از انصاف علمی است.

۴. فرضاً قبول کردیم که ظواهر آیات توجیه کردنی نیست و از نظر علمی هم تسلسل انسان از حیوان، قطعی است؛ پس در این موقع انسان ایمان خود را به کتب مذهبی از دست بدهد، نه ایمان به خدا را. شاید مذاهبی در جهان پیدا شوند که دربارهٔ خلقت انسان، به صراحت

تورات، اصل انسان را مستقیماً از خاک ندانند و همچنین چه ملازمه ای است میان قبول نداشتن یک یا چند و یا همهٔ مذاهب و میان قبول نداشتن خدا؟ همواره در جهان افرادی بوده و هستند که به خداوند ایمان و اعتقاد دارند؛ ولی به هیچ مذهبی پایبند نیستند.

در حقیقت علل اینکه نظریهٔ تکامل بر ضدّ استدلال معروف الهیّون از راه اتقان صنع بر وجود خدا تلقّی شد این است:

۱. همانا ضعف دستگاه های فلسفی و حکمت الهی غرب بود؛ زیرا چنین فرض کردند که تنها با دفعی الوجود بودن جهان است که جهان نیازمند به علّت و پدید آورنده است و اگر جهان یا نوعی از انواع، تدریجی الوجود باشد، علل و عوامل تدریجی طبیعت برای توجیه آنها کافی است.

۲. در غرب فرض بر این بود که نظریهٔ تکامل، برهان نظم و اتقان صنع را تضعیف می کند.

۳. اگر خدایی باشد، می بایست اشیاء، طبق طرح قبلی به وجود آمده باشند؛ یعنی وجود اشیاء، قبلًا در علم الهی پیش بینی شده باشد و سپس با اراده و مشیّت قاهرهٔ الهی خلق شده باشند.

طرح قبلی و پیش بینی قبلی ملازم است با اینکه به هیچ وجه «تصادف» دخالت نداشته باشد؛ زیرا تصادف بر ضدّ پیش بینی است. اگر طرح قبلی و به اصطلاح اگر تقدیر ازلی درکار بود، تصادف هیچ نقشی نداشت.

همچنین اگر اشیاء با اراده و مشیّت ازلی به وجود آمده باشند، لازم است آنی و دفعی به

وجود آینـد؛ زیرا ارادۀ خداوند، مطلق و بلامانع و غیر مشـروط است؛ یعنی هر چیزی را که بخواهد، بدون یک لحظه فاصـله به وجود می آورد؛ لـذا در کتب مـذهبی آمده است: «امر الهی چنان است که چون چیزی را بخواهد و بگوید باش، بلافاصـله آن چیز وجود می یابد.»

نتیجۀ این دو بیان [یکی مربوط به علم ازلی بود و دیگری مربوط به مشیّت ازلی] این است که اگر خدایی در جهان باشد، هم علم ازلی هست و هم مشیّت ازلی و مقتضای علم ازلی و همچنین مقتضای مشیّت و ارادۀ ازلی این است که اشیاء به طور دفعی به وجود آمده باشند.

در پاسخ باید گفت: نه نتیجۀ علم ازلی، دفعی الوجود بودن اشـیاء است و نه نتیجۀ اراده و مشیّت ازلی و نه حتّی الهیّون جهان و یا کتب مذهبی این مسئله را این چنین طرح کرده اند. در کتب مذهبی آمده است که خداوند آسمانها را در شش روز آفرید.

منظور از این روزهـا هرچه باشـد، خواه شـش دوره و یـا شـش روز ربوبی که هرروز آن برابر است با هزار سال و یا شـش روز معمولی یعنی معادل ۱۴۴ساعت، در هرصورت از این جمله «تدریج» فهمیده می شود. هیچ گاه الهیّون این مسئله را طرح نکرده اند که علم ازلی و یا مشـیّت مطلقۀ ازلی ایجاب می کرده که آسمانها در یک لحظه آفریده شود؛ پس چگونه در کتب مذهبی آمـده که تـدریجاً و در طول یک زمان معیّن آفریـده شده است؟ همچنین در قرآن کریم با صـراحت خلقت تدریجی جنین را در رحم

مطرح می کنـد و آن را به عنوان دلیلی بر معرفت خـدا یاد می نمایـد. احـدی تاکنون نگفته است که لازمـهٔ علم ازلی و مشیّت ازلی، یعنی چـون به چیزی تعلّق بگیرد و بگویـد بـاش، موجود می شود، این است که جنین در یـک لحظه متکوّن گردد. [این بیان نظر مذهبی است]

امّیا از نظر فلسـفی که گفته شـد، لازمـهٔ علم ازلی این است که تصـادف به هیـچ وجه نقش مؤثّری نداشـته باشـد، توضـیحی را ایجاب می کند.

از نظر فلاسـفه، صـدفه و اتّفاق و به تعبیر دیگر تصادف، به هیـچ وجه وجود نـدارد و آنچه بشـر آن را به نام تصادف می نامد، واقعاً از نوع تصادف نیست؛ لذا با سایر علل و معلولات و مقدّمات و نتایج، کوچکترین تفاوتی از لحاظ ماهیّت ندارد.

کلمهٔ تصادف درخصوص دو جهت استفاده می شود:

۱. دربارهٔ پیـدایش حادثه ای بـدون علّت فاعلی. اگر فرض کنیم پدیـده ای که نبود و پدیـد شد، خودبه خود و بدون تأثیر هیچ عـاملی پدیـد آمـده، این نوع از تصـادف هـا از طرف همـهٔ مکتبها، اعمّ از الهی و مادّی، مردود است. مادّه گراها نیز در خلقت عـالم، چنین فرضـی را نمی پذیرنـد و کسـانی که مـدّعی هسـتند تغییرات انـدام حیوان هـا تصادفی بوده، منظورشان این نوع از تصادف نیست.

۲. فرض شود نتیجه ای از یک مقـدّمه پیـدا شود که مقدّمـهٔ او نیست و همچنین از مقدّمه ای یک نتیجه پیدا شود که نتیجهٔ این مقدّمه نیست؛

بلکه نتیجهٔ طبیعی مقدّمات دیگر است که وجود نیافته است.

حال مثالی ذکر می کنیم تا روشن شود تصادف و اتّفاق یک امر نسبی است؛ یعنی از نظر کسی که از اسباب و علل بی خبر است تصادف است، امّا از نظر عالِم به اسباب و علل، تصادف و اتّفاقی درکار نیست.

دو نفر را فرض کنید که هر دو عضو یک اداره اند و از یک مرکز فرمان می گیرند.

یکی از این دو نفر که آقای «الف» است، مأمور خراسان و دیگری که آقای «ب» است، مأمور اصفهان. از مرکز دستور می رسد به آقای «الف» که فلان روز برای فلان کار به فلان نقطهٔ آسیب دیده برود و پس از چندی دستور به آقای «ب» می رسد که در همان روز برای انجام یک مأموریّت دیگر به همان نقطه برود. بدیهی است که آقای «الف» و آقای «ب» یکدیگر را در همان محل ملاقات می کنند و این ملاقات برای هر دو نفر آنها جنبهٔ تصادفی دارد. هر دو نفر می گویند در فلان روز و در فلان نقطه به طور تصادفی یکدیگر را ملاقات کردیم. هرکدام از آنها که طبیعت کار خود را در نظر می گیرد، می بیند لازمهٔ هیچ یک از آن کارها این برخورد و ملاقات نبوده و از نظر آن دو نفر، این ملاقات بدون پیش بینی بوده است؛ امّا از نظر مرکز که هر دو مأمور را به ظاهر جدا و بی ارتباط اداره می کرده به هیچ وجه تصادف نیست؛ پس تصادف و اتّفاق امری نسبی است؛ یعنی از نظر کسی که بی اطّلاع از امور است تصادف است، امّا از نظر کسی که آگاه بر متن جریان ها است و

به همهٔ اوضاع و شرایط احاطه دارد، به هیچ وجه تصادف و اتّفاقی درکار نیست.

بنـابراین معلوم می شود که برای ذات بـاری تعـالی و در حقیقت بایـد بگوییم از نظر متن واقع و نفس الامر، تصـادف و اتّفاقی درکـار نیست؛ پس اینکه گفته می شود اگر قائل به خـدا باشـیم بایـد قبول کنیم که حوادث جهان، طبق طرح قبلی و قابل پیش بینی بوده و تصـادف و اتّفـاق درکار نبوده و نقشـی نداشـته است و حال آنکه علوم، برای تصادف و اتّفاق، نقش مؤثّر و مهمّی قائل اند سخنی بیهوده است.

این تصادفی بودن، برای ما که جاهل به مجموع علل و اسبابیم، تصادف است نه دربارهٔ خداوند که خالق و آفرینندهٔ کلّ اسـت و محیط بر همهٔ اسباب، اوضاع و احوال، علل و شرایط است.

حـال در جـواب مسئلهٔ ارادهٔ ازلی و مشیّت ازلی بایـد گفت این ایراد از ایراد اوّل سـست تر است؛ زیرا تصـوّر شـده که لازمهٔ مشیّت مطلقـهٔ ازلیّه این است که وجود همـهٔ مخلوقات، دفعی و آنی باشـد. چه اشـتباه بزرگی! لازمـهٔ مشیّت و ارادهٔ مطلقه این است که هرچیزی، همچنـان که او می خواهـد و به شـکلی که او می خواهـد، بـدون هیـچ مـانع و رادعی به وجود آیـد و هیچ فصـلی میان ارادهٔ او و شی ء اراده شده وجود نداشته باشد، نه اینکه هر چیزی که اراده می کند دفعی به وجود آید؛ یعنی دفعی الوجود باشد.

باید توضیح داد که انسان، اراده و مشیّتش ناقص و محدود است. اگر امری را اراده کند باید

متوسّل به اموری غیر از ارادهٔ خود شود و تا آن اسباب و وسایل را تحصیل نکند، از ارادهٔ او کاری ساخته نیست؛ لذا باید یک سلسله از موانع را رفع کند که باوجود آن موانع، از ارادهٔ انسان کاری ساخته نیست؛ امّا ارادهٔ خداوند بر همهٔ امور احاطه دارد و همه چیز به ارادهٔ اوست، اسباب و وسایل و موانع نیز مولود اراده و مشیّت اوست؛ پس در مرتبه ای که ارادهٔ او حاکم است، هیچ چیزی در برابر او به عنوان شرط یا سبب یا مانع وجود ندارد. همهٔ شروط، اسباب، موانع و زوال موانع، مادون و محکوم ارادهٔ او یعنی تابع ارادهٔ اوست؛ پس آنچه خداوند اراده می کند، بدون هیچ وقفه ای همان طور است که او اراده کرده است. اگر وجودی موقوف به یک سلسله شرایط است، از نظر آن وجود، صحیح است که بگوییم مشروط به شرایطی است؛ امّا از نظر ارادهٔ الهی صحیح نیست؛ یعنی اجرای ارادهٔ الهی مشروط به چیزی نیست؛ بلکه ارادهٔ الهی آن را با همان شرط اراده کرده است و آن هم بدون وقفه، به همان نحو که اراده شده، به وجود آمده است.

بنابراین معنی ارادهٔ مطلق الهی این است که او هرچه بخواهد و به همان نحو که می خواهد، بدون اینکه اجرای اراده اش متوقّف بر امری ماورای خودش باشد، انجام می گیرد؛ پس اگر او وجودی را به شکل دفعی بخواهد، به صورت آنی و دفعی به وجود می آید و اگر وجودی را به صورت تدریجی بخواهد، به طور تدریجی به وجود می آید؛ لذا بستگی دارد که نحوهٔ وجود آن چگونه باشد و ذات احدیّت

وجود آن را به چه شکلی اراده کرده باشد.

اگر مشیّت و حکمت الهی این است که جانداران تدریجاً و در طول میلیاردها سال متسلسل گردند؛ پس موجودات به همان نحو وجود می یابند؛ بنابراین لازمهٔ مشیّت مطلقهٔ الهی در دفعی الوجود بودن نیست؛ بلکه باید همه چیز به همان نحو که او اراده کرده، خواه به صورت دفعی و خواه به صورت تدریجی و همچنین بدون توقّف به امری ماورای ارادهٔ پروردگار، وجود پیدا کند.

حکما ثابت کرده اند که امور تدریجی الوجود، نحوهٔ وجودشان منحصر به تدریج است و نوعی دیگر از وجود، یعنی وجود ثابت و دفعی، بر آنها محال است.

پس قابلیّت قابل، تدریج را اقتضا می کند. صدرالمتألّهین نوعی حرکت در عالم اثبات کرده که آن را «حرکت جوهریّه» می نامند. بنابر اصل حرکت جوهریّه، هیچ امر ثابتی در طبیعت وجود ندارد و نمی تواند وجود داشته باشد. همه چیز در طبیعت تدریجی الوجود است و جز این نمی تواند باشد. این فیلسوف که در عین حال یک عارف الهی است، هرگز در مخیّله اش خطور نمی کرد که روزی مردمی در جهان پیدا شوند و لازمهٔ علم ازلی الهی و یا مشیّت ازلی الهی را دفعی الوجود بودن همهٔ اشیاء بپندارند.(۱)

۱- مجموعهٔ آثار شهید مرتضی مطهری، ج۱، ص۵۱۴تا۵۲۳.

رابطۀ فرضیۀ تکامل با قرآن

۱. اثبات تکامل در ظاهر بعضی آیات

اشاره

آیاتی که در رابطه با اثبات نظریۀ تکامل به أن استناد شده را می توان به چند دسته تقسیم کرد:

الف. آیاتی که خلقت همه چیز را از آب می داند

«و جعلنا من الماء کل شیء حی» (۱)

(و هر چیز زنده را از آب به وجود آوردیم.)

آیت الله مشکینی با طرح این آیه می نویسند:

«آیه دلالت بر آفرینش همۀ موجودات زنده، اعم از نبات و حیوان و از جمله انسان را از «آب» دارد؛ بنابراین قسمتی از عقاید قائلین به تکامل اثبات می شود.»(۲)

سید قطب نیز با ذکر این آیه، آن را دلیل بر پیدایش حیات از آب می داند و اشاره می کند این همان مطلبی است که علم جدید بیان کرده که اصل حیوانات زنده از آب است و زندگی از آب دریا پدیدار شده و سپس انواع و اجناس، از آن به وجود آمده است؛ پس این موضوعی که داروین را بر آن تمجید می کنند، قرن ها قبل قرآن بیان کرده بود.(۳)

برخی از نویسندگان در مورد پیدایش حیات در

۱- انبیاء، ۳۰.

۲- مشکینی، تکامل در قران، ص۲۳و۲۴.

۳- سیدقطب، فی ضلال القران، ج۶، ص ۱۱۱.

زمین آورده انـد: «پس از گذشت ۱۵۰۰میلیون سال از عمر زمین، تدریجاً این کره سـرد شد و سـپس درون آن فعل و انفعالات شدیـدی از حرارت درونی و سرمای برونی درگرفت و تکـان هـا و زلزله هـای شدیـد اتفـاق افتـاد؛ سـپس بخارهـایی از زمین برخاست و ابرها تشکیل شد و باران ها آمد و سطح زمین را پوشاند و دریاها تشکیل شد.

حـدود پانصـدمیلیون سال زنـدگی در قعر دریاها به صورت ابتـدایی بود و موجودات تک سـلولی پیدا شد و سـپس گروه های مختلف گیاهان و حیوانات دریایی حدود ۱۷۵میلیون سال قبل پیدا شدند.»(۱)

بررسی معنای آیهٔ شریفه:

چهار تفسیر مختلف که عبارتند از: ۱. پیدایش انسان از نطفه؛ ۲. پیدایش نخستین موجود از آب؛ ۳. مادهٔ اصلی بدن موجودات آب است؛ ۴. مادهٔ اولیهٔ جهان مایع، آب گونه بوده دربارهٔ این آیه شده است(۲) که فقط تفسیر اوّل با آیهٔ فوق ناسازگار است؛ بنابراین می توان به صورت احتمالی گفت که این آیه دلالت بر مرحلهٔ اوّل خلقت موجودات در آب دریاها دارد؛ ولی این تنها تفسیر آیه نیست.

«و الله خلق کـل دابه من مـاء فمنهم من یمشـی علی بطنه و منهم من یمشـی علی رجلین و منهم من یمشـی علی اربـع یخلـق الله مایشاء...»(۳)

(و خداوند تمام جنبندگان را از آب آفرید؛پس برخی از آنها بر روی شکم خود (خزندگان) و برخی

۱- عبدالغنی الخطیب، قرآن و علم امروز، ترجمه اسدالله مبشری، ص ۱۲۹و ۱۳۰ با تلخیص.

۲- ناصر مکارم شیرازی، تفسیرنمونه، ج۹، ص۲۵، ج۱۳، ص۳۹۶.

۳- نور، ۴۵.

بر دو پا و برخی از آنها بر چهار پای خود راه می روند، خداوند هر آنچه بخواهد می آفریند.)

آیت الله مشکینی در تفسیراین آیه می نویسد:

«تفسیر «آب» به نطفهٔ جنس نر، برخلاف ظاهر آیه می باشد؛ بنابراین آیه با این قول که منشأ پیدایش موجود زنده، آب مخلوط با خاک، است که مواد مساعد حیات در آن دو وجود دارد، بی انطباق نیست؛ بلکه رابطهٔ نزدیکی بین آن دو می باشد و مقدم داشتن حیوانات، الماشی علی بطنه (خزندگان)، شاید به این علت باشد که معروف ترین این نوع جاندران «ماهی ها»(۱) هستند که نخستین موجودات زنده از لحاظ زمان آفرینش می باشند و حیوانات خزنده خشکی، بعد از آنها پدید آمده اند و منظور از «... من یمشی علی رجلین...» (برخی بر دو پای خود راه می روند) انسان و پرندگان و برخی انواع میمون ها هستند و همین آیه، با آوردن عبارت کلی «... علی رجلین...» (بر دو پا) عقیدهٔ آنهایی را که انسان و سایر جاندران را دو نوع مستقل از هم می دانند باطل می سازد.»(۲)

دکتر بی آزارشیرازی باتوجه به علم فسیل شناسی و دیرین شناسی، آیهٔ ۴۵ سورهٔ نور را بر مراحل پیدایش حیوانات تطبیق می کند و می نویسد:

«دوران اول: فسیل های تریلوبیت ها، انواع مرجان ها ، ماهیان زره دار، سوسمارها، مارها،

۱- لازم به ذکر است در علم جانورشناسی روز، ماهی ها در کنار خزندگان، دوزیستان، پرندگان و پستانداران از زیر شاخه های مهره داران می باشند؛ بنابراین ماهی ها از انواع خزندگان نیستند.

۲- مشکینی، تکامل در قرآن، ص۲۴و۲۵.

لاک پشـتان، تمساح ها و خزندگان زمینی پدید آمدند. این حیوانات جزء آن دسته اند که بر شکم راه می روند «... فمنهم من یمشی علی بطنه...».

دوران سـوم: آثـار نخسـتین پسـتاندران که در اواخر دورهٔ دوّم به وجود آمدنـد،پیـدا شـده است. در این دوره پسـتاندارانی مثل اسب، گاو، شتر، فیل و میمون تنوع و کثرت پیـدا کردنـد و این حیوانات از آن دسـته انـد که بر چهارپا راه می روند «...و منهم من یمشی علی أربعه...».(۱)

دکتر پاک نژاد ابتدا به پیدایش موجودات تک سلولی از دریاها می پردازد و پس از شرح مفصلی به پیدایش ماهی ها و سپس به فاصلهٔ سه مرحلهٔ بعدی اشاره می کند:

اول. فاصلهٔ بین آنهایی که در آب بودند و به خشکی کوچ کردند. این قسمت مخصوص ماهی ها و خزندگان بود که دستگاه تنفس و گردش خون نسبتاً کاملی داشتند و راه رفتن این دسته بیشتر بر شکم بود.

دوم. پرندگان که با هوا سروکار پیدا کردند و تغییر محیط دادند و تکامل یافتند. راه رفتن این دسته بیشتر بر دو پا بود.

سوم. پستانداران تخم گذار که تبدیل به پستانداران بچه آور شدند. راه رفتن این دسته بیشتر بر چهار پا بود.

سپس ایشان تحت عنوان: «اعجاز قرآن دربارهٔ حیواناتی که به تدریـج تکامل یافتنـد» به تطبیق مراحل ذکر شده با آیهٔ ۴۵ سورهٔ نور «و الله خلق

۱- عبدالکریم بی آزارشیرازی، گذشته و آینده جهان، ص۳۹ تا ۴۲.

کـل دابـه مـن مـاء فمنهم من یمشـی علی بطنه...» می پردازد و آن را یکی از بزرگـترین معجزات قرآن مطرح می کنـد؛ سـپس توضیح می دهد که می توان آیه را به دو صورت معنا کرد:

۱. هر ضـمیر آیه را به ضـمیر بعدی برگردانیم که این گونه معنا می شود: جنبندگان از آب بودند و از آنها خزندگان به وجود آمد، بعد دوران پرندگان بود و در آخر پستانداران.

۲. پذیرش نظریهٔ تکامل با دینداری تنافی ندارد.(۱)

بررسی:

الف. دربارهٔ این قسمت از آیهٔ ۴۵ سورهٔ نور «والله خلق کل دابه من ماء...» سه تفسـیر: آفرینش انسان از نطفه، پیدایش نخستین موجود از آب و مادهٔ اصلی بدن موجودات آب است، بیان شد.(۲)

ب. تطبیق تقسـیم بنـدی دوران هـای پیـدایش گیاهـان و حیوانات به سه قسـمت آیه «... فمنهم من یمشـی علی بطنه و منهم من یمشـی علی رجلین و منهم من یمشـی علی اربع...» صـحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا این گونه انطباق با یافته های علمی ناسازگار است و در علوم زیست شناسی [همان طور که در کلام دکتر بی آزار شیرازی آمده بود] میمون در دورهٔ سوم پیدا شده است و طبق نظریهٔ تکامل، انسان از ادامهٔ نسل میمون ها به وجود آمده، درحالی که براساس آیه، حیواناتی که بر دو پا راه می روند، از جمله انسان، در دورهٔ دوم قرار

۱- سیدرضا پاک نژاد، اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج۱، ص ۱۵۰تا۱۵۴.
۲- ناصر مکارم شیرازی، تفسیرنمونه، ج۱۴، ص۵۰۸و۵۰۹.

می گیرند [همان طور که آیت الله مشکینی نیز تصریح کرده بود] و این دو باهم تعارض دارد.

پس بهتر است که گفته شود، آیهٔ ۴۵ سورهٔ نور، تقسیمات موجودات زندهٔ فعلی دنیا را بیان می کند که با دو پا و با چهار پا و یا با شکم راه می روند و جالب است که قسمت دوم و سوم آیه، با «واو» بر قسمت اول عطف شده است. «... فمنهم من یمشی علی بطنه و منهم من یمشی علی رجلین و منهم من یمشی علی اربع...» ترتیب و تفریع را نمی رساند؛ یعنی می تواند هر سه آنها، خزندگان و دو پایان و چهارپایان، باهم از آب [نطفه] به وجود آمده باشند یا مادهٔ حیات بخش آنها آب باشد.

نکته دیگر این که شمارش حیوانات از باب حصر نیست؛ بلکه بیان برخی مصادیق مهم است؛ زیرا بعضی حیوانات بیش از چهار پا دارند و برخی شنا می کنند؛ ولی در آیه ذکری از آنها نشده است .

پس سیاق آیهٔ ۴۵ سورهٔ نور سیاق آیاتی است که خلقت انسان را از آب معرفی می کند.

ج. هرچندکه نکات علمی آیهٔ ۴۵ سورهٔ نور و انطباق آن با یافته های علمی شگفت انگیز بوده و عظمت این کتاب الهی را نشان می دهد؛ ولی ادعای آقای دکتر پاک نژاد دربارهٔ معجزهٔ علمی بودن مطالب آیهٔ ۴۵ سورهٔ نور از دو جهت اشکال دارد:

۱. آیهٔ فوق تفاسیر متعدد دارد و ادعای ایشان بنابر یک تفسیر صحیح است؛ پس نمی توان به صورت قطعی گفت، آیه، همان مراحل تدریجی

و تکاملی خلقت حیوانات را بیان می کند تا معجزهٔ علمی باشد.

۲. اصل تطبیق آیه با مراحل زیست شناختی تکامل حیوانات، اشکال دارد.

ب. آیاتی که به سه مرحله خلقت اشاره دارند

آیه های دیگری که طرفداران نظریه تکامل به آن استناد می کنند، عبارت اند از:

«و لقد خلقناکم ثم صورناکم ثم قلنا للملائکه اسجدوا لآدم...»(۱)

(و همانا ما شما را آفریدیم و سپس شما را شکل دادیم و سپس به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید.)

همچنین سورهٔ حجر آیات ۲۸ و ۲۹ و سورهٔ ص آیهٔ ۷۱ و سورهٔ سجده آیات ۸ و ۹ همین مضمون را دارند.

آیت الله مشکینی با طرح آیهٔ۱۱ سورهٔ اعراف می نویسد:

«این آیه ازجمله بهترین آیات استفاده شده، برای اثبات این نظریه [تکامل] است؛ زیرا خداوند در این آیه بیان می کند که ابتدا قبل از شکل دادن به انسان، او را آفرید و بعد از مدت نامعلوم [به قرینهٔ کلمهٔ ثم] او را به شکل انسان فعلی درآورده است؛ سپس بعد از مدت ها، فرشتگان را امر به سجود در برابر یکی از افراد نوع انسان کرده است» و سپس سه مرحله خلقت انسان را از

۱- اعراف، ۱۱.

آیه، این گونه استفاده می کند:

اول. مرحلهٔ بعد از خلقت و پیش از شکل گرفتن به صورت انسان. [تکوین او از آب و خاک]

دوم. مرحلهٔ بعد از پیدا کردن شکل [انسان] و پیش از انتخاب آدم از بین افراد نوع.

سوم. مرحلهٔ انتخاب آدم از بین آنها و بعد از آن امر کردن فرشتگان به سجده بر آدم.(۱)

ایشان در توضیح آیات ۲۸ و ۲۹ سورهٔ حجر ...« انی خالق بشرا من صلصال من حما مسنون* فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین» و همچنین آیهٔ ۷۱ سورهٔ ص می گویند که مقصود از «بشر» در این آیه کل نوع اوست؛ یعنی نوع و طبیعت کلی اوست، نه فرد بخصوص و برگزیده مانند «آدم».

و دربارهٔ واژهٔ «تسویه» در آیهٔ «... سویته...» می گویند: «تقریباً به معنای جاری ساختن انسان در مسیر تکامل است تا این که به صورت انسان درآمده و آمادهٔ نفخ روح و... گردد.(۲)

جالب این است که آیت الله مکارم شیرازی مفسر معاصر، آیات ۲۶ و ۲۸ و ۲۹ سورهٔ حجر را به عنوان مهمترین دلیل طرفداران ثبات انواع آورده اند و با توجه به قرینه، ذکر سجدهٔ فرشتگان که بلافاصله بعد از این آیات در سوره حجر آمده، «فسجد الملائکه کلهم اجمعون، الا ابلیس...»(۳) (فرشتگان همگی و بدون استثناء سجده کردند،

۱- مشکینی، تکامل در قرآن، ص۲۵و۲۶ با تلخیص.

۲- مشکینی، تکامل در قرآن، ص ۳۰تا۳۲.

۳- حجر، ۳۰و۳۱.

جز ابلیس) می گویند:

«مقصود از انسان و بشر در این آیات شخص آدم است و طرز بیان این آیات نشان می دهد که میان خلقت آدم از خاک و پیدایش صورت کنونی، انواع دیگری وجود نداشته است» و سپس در پاسخ به استدلال طرفداران نظریهٔ تکامل به واژه «ثم» [در مثال آیهٔ ۱۱ سورهٔ اعراف] می نویسند: «تعبیر به «ثم» که در بعضی آیات آمده و در لغت عرب برای، ترتیب با فاصله آورده می شود، هرگز دلیل بر گذشتن میلیون ها سال و وجود هزاران نوع نمی باشد؛ بلکه هیچ مانعی ندارد که اشاره به فاصله هایی باشد که در میان مراحل آفرینش آدم از خاک و سپس گل خشک و سپس دمیدن روح الهی وجود داشته است و لذا همین کلمه [ثم] دربارهٔ خلقت انسان در جنین و مراحلی را که پشت سرهم طی می کند، آمده است (حج، ۵)؛ پس «ثم» همان گونه که در فواصل طولانی به کار می رود در فاصه های کوتاه نیز استعمال می شود.»(۱)

بررسی:

۱. استفادهٔ آیت الله مشکینی از آیهٔ ۱۱ سورهٔ اعراف، دربارهٔ سه مرحله خلقت انسان، عجیب است؛ زیرا هیچ گونه اشاره ای در این آیه به مرحلهٔ سوم [انتخاب آدم از بین انسان ها] نشده و فقط امر به ملائکه برای سجده بود و معلوم نیست ایشان این مرحلهٔ سوم را چگونه از آیه استفاده کرده است.

۲. باتوجه به سخنان آیات عظام مشکینی و

۱- ناصر مکارم شیرازی، تفسیرنمونه، ج ۱۱، ص۸۸و۸۹ با تخلیص.

مکارم شیرازی دربارهٔ آیات اشاره شده، می توان گفت که این آیات ظهوری در نظریهٔ تکامل انواع ندارد.

ج. آیاتی که به مرحلهٔ اوّل آفرینش انسان اشاره می کند: ماده اولیه

۱. آفرینش انسان از خاک

«هو الذی خلقکم من طین ثم قضی اجلًا و اجلٌ مسمیً عنده...»(۱)

(اوست که شما را از گل (آب و خاک) آفرید و سپس مهلتی مقرر کرد و مهلت مقرر پیش اوست.) همچنین همین مضمون در سوره های ص (۷۱)، سجده (۸) و مؤمنون (۱۲) می باشد.

«... انا خلقناکم من طینٍ لازب»(۲)

(ما شما را از گل چسبنده آفریدیم.)

...« انّی خالق بشراً مِن صلصالٍ مِن حماٍ مسنون»(۳)

(من بشری از گِل خشک که از لجن تیره رنگ ریخته شده است، می آفرینم.)

آیت الله مشکینی دربارهٔ این آیات می نویسد: «تمامی این آیات وضع این نوع (انسان) را قبل از پیدا کردن شکل انسان بیان می کند و مقصود، فردفرد انسان ها نیست؛ زیرا فردفرد انسان ها از خاک آفریده نشده اند.

اینکه می فرماید: «... قضی اجلًا...» (مهلتی

۱- انعام، ۲.

۲- صافات، ۱۱.

۳- حجر، ۲۸.

مقرر کرد) منظور این است که خداوند، آفرینش و تکوین انسان را حتمیت و استواری بخشید که مدت آن پیش خودش معلوم است و شاید این مدت، همان مدت زمان فاصله بین آغاز آفرینش انسان از خاک تا تحقق تصویر و شکل دادن به انسان و تشکیل این نوع خاص از جانداران می باشد.»(۱)

همچنین ایشان دربارهٔ آیات ۷ و ۸ سورهٔ سجده دو احتمال را مطرح می کنند:

«اولاً اگر مقصود از «... بدء خلق الانسان... » آغاز آفرینش آدم باشد؛ دراین صورت نظریهٔ ثبات انواع، تأیید می شود. [اشکال این برداشت آن است که لازم می آید بقای نسل با تولید مثل به وسیلهٔ منی، قبل از شکل دادن و آراستن و نفخ روح در او انجام گیرد.]

دوماً مقصود آغاز آفرینش هر موجود زنده و سپس حرکت دادن آن در مسیر تکامل و آراستن و شکل دادن او به صورت «انسان» و سپس نفخ روح خدا (عقل) در او می باشد.»(۲)

برخی دیگر از نویسندگان دربارهٔ آیهٔ «و لقد خلقنا الانسان من سلاله من طین»(۳) نوشته اند، آیه اشارهٔ صریح دارد که انسان در ابتدا از خاک آفریده نشده است؛ بلکه از سلاله ای آفریده شده که مقدمهٔ ظهور نوع انسان شده است.(۴)

جالب این است که برخی، همین آیهٔ۱۲ سورهٔ

۱- مشکینی، تکامل در قرآن، ص۲۶و۲۷ با تلخیص.

۲- مشکینی، تکامل در قرآن، ص۳۲و۳۳.

۳- مؤمنون، ۱۲.

۴- مصطفی محمود، القرآن محاوله لفهم عصری، ص۵۳تا۵۵.

مؤمنون را دلیل ردّ نظریهٔ داروین دانسته اند(۱)و برخی به معنای عناصر تشکیل دهندهٔ بدن انسان از خاک و آب دانسته اند.(۲)

برخی از نویسندگان این آیات را اعجاز علمی قرآن دانسته اند؛ به این دلیل که جسم انسان از عناصر خاکی تشکیل شده و آیات مذکور نیز می گوید انسان را از خاک آفریدیم و یا انسان از نطفه ای آفریده شده که از عناصر خاکی به وجود می آید؛ لذا آن آیه را معجزهٔ علمی دانسته اند.(۳)

بررسی:

۱. در مبحث «مراحل خلقت انسان» بحثی تحت عنوان «آفرینش انسان از خاک» داشتیم که در آنجا آیات مذکور مورد بررسی قرار گرفت و بیان شد که دو تفسیر عمده از این آیات شده است: ۱. همهٔ انسان ها از نطفه ای آفریده شده اند که مواد اولیهٔ آن از غذا و غذا از خاک به وجود آمده است؛(۴)۲. فقط حضرت آدم(علیه السلام) از خاک آفریده شده و بقیهٔ انسان ها از نطفه آفریده شده اند؛ پس می توان گفت که انسان ها با واسطهٔ حضرت آدم(علیه السلام) از خاک آفریده شده اند.(۵)

بنابراین نمی توان به صورت قاطع گفت که در این آیات، مرحله ای از تکامل نوع انسان از خاک

۱- بسام دفضع، الکون و الانسان بین العلم و القرآن، ص۱۵۲.
۲- بسام دفضع، الکون و الانسان بین العلم و القرآن، ص۱۵۲.
۳- محمدمحمود اسماعیل، الاشارات العلمیه فی الایات الکونیه فی القرآن الکریم، ص۱۱.
۴- ناصر مکارم شیرازی، تفسیرنمونه، ج۱۴، ص۲۳و۲۰۷، ج۱۷، ص۱۲۵، ج ۲۰، ص۱۶۵؛ مطالب شگفت انگیز قرآن، ص۸۶تا۸۸؛ عبدالفتاح طباره، سیری در قرآن، ترجمهٔ رسول دریایی، ص۲۲۵؛ بی آزار شیرازی، گذشته و آیندهٔ جهان، ص۵۲.
۵- مصباح یزدی، معارف قران، ص ۳۳۰.

بیـان می شود؛ به این صورتـا که اگر تفسـیر اول را لحاظ کنیم [نطفه از مواد خاکی است] ربطی به مسـئلهٔ تکامل نـدارد و اگر تفسیر دوم [خلقت آدم از خاک] را در نظر بگیریم، بیشتر مؤید نظریهٔ ثبات انواع می شود؛ چون خلقت مستقیم انسان از خاک را گوشزد می کند.

اگر گفته شود تعبیر «اجـل» در آیهٔ۲ سورهٔ انعـام دلالـت بر فاصـلهٔ زمـانی بین خلقت انسـان از خاک می کنـد، دراین صورت مبحث بعدی پیش می آید.

۲. «اجل» در اصل به معنی مـدت معین و «قضـی اجل» را به معنی تعیین مـدت و یا به آخرین موقع پرداخت بدهی می گویند و این که به فرارسـیدن مرگ، اجل می گویند؛ زیرا آخرین لحظهٔ عمر انسان در آن موقع است؛ امّا باتوجه به آیات دیگر قرآن و روایات اهل بیت(علیهم السلام) «اجل مسمی» در قرآن به معنی مرگ طبیعی و «اجل» به معنی مرگ زودرس است.[1]

بنابراین معلوم می شود مقصود آیه، مـدت بین خلقت انسان تا مرگ است؛ یعنی، اوست خدائی که شـما را از گِل آفرید، پس از آن مـدتی را مقرر ساخت که در این مـدت، انسان در روی زمین پرورش یابـد و تکامل پیـدا کنـد و اجل حتمی (مرگ) در نزد اوست و این مدت، ربطی به مرحلهٔ تکامل از خاک تا انسان ندارد؛ بلکه مراحل زندگی دنیاست.

۳. سلاله به معنای برگزیده و خلاصهٔ چیزی است و در آیهٔ۱۲ سورهٔ مؤمنون برخی به معنای

۱- مصباح یزدی، معارف قران، ص ۳۳۰.

نطفه گرفته اند که ماحصل و برگرفتۀ انسان است؛(۱) لذا این آیه، دلالت بر فاصلۀ زمانی بین خاک و سلاله ندارد و اگر بر نطفه هم دلالت داشته باشد، این مطلب از بحث خارج است.

۴. باتوجه به احتمالات مختلف از این آیات که موجب می شود تفسیر قطعی از آنها ارائه نشود؛پس مسئلۀ اعجاز علمی در اینجا منتفی است. [در مبحث مراحل خلقت انسان توضیح بیشتری داده شد.]

۲. آفرینش انسان از آب

«و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا...»(۲)

(و او خداوندی است که از آب، بشری آفرید و او را اصل نژاد و مایۀ تولید نسل انسان گردانید.)

«... بدء خلق الانسان من طین، ثم جعل نسله من سلاله من ماء مهین»(۳) (... آفرینش انسان را از گل (آب و خاک) آغاز کرد؛ سپس خلقت نسل او را براساس آنچه از آب بی قدر جدا می شود قرارداد.)

آیت الله مشکینی به آیۀ۵۶ سورۀ فرقان مثل تقریر آیات خلقت انسان از خاک استدلال کرده و می نویسد: «این آیات وضع این نوع (انسان) را قبل از پیدا کردن شکل انسان، بیان می کنند.»(۴) بررسی:

۱- مفردات راغب ماده سل.

۲- فرقان، ۵۴.

۳- سجده، ۷و۸.

۴- مشکینی، تکامل در قرآن، ص۲۷.

در مبحث مراحل خلقت انسان، موضوعی با عنوان آفرینش انسان از آب داشتیم و در آنجا بیان شد که دربارهٔ آن آیات دو تفسیر عمده وجود دارد:

اول. معنی خلقت انسان از آب این است که مقدار زیادی آب در بدن انسان [حدود ۷۰٪] وجود دارد؛(۱)

دوم. انسان، از آبِ نطفه و منی آفریده شده است؛(۲) بنابراین آن آیات ربطی به مراحل تکامل خلقت انسان و نظریه داروین ندارند.

۳. آفرینش انسان از نطفه

«انا خلقنا الانسان من نطفه امشاج نبتلیه...»(۳)

(ما او را از آب نطفهٔ درهم آمیخته خلق کردیم تا او را بیازماییم.)

همچنین آیهٔ۱۹ سورهٔ عبس «من نطفه خلقه...» همین مضمون را دارد.

آیت الله مشکینی دربارهٔ آیهٔ۲ سورهٔ دهر می نویسند: «معنای نطفه در آیهٔ مزبور آب است که مواد و اجزاء به هم آمیختهٔ داخل آن (امشاج)، آن را به صورت گِل و لجن ریخته شده (حمأ مسنون) درآورده بودند و از همین مادهٔ اولیهٔ حیاتی، ابتداء سلول ها و بعد انواع جانوران نخستین و بعد حیوانات بالاتر و.... پدید آمده اند.»(۴)

۱- مصباح یزدی، معارف قرآن، ص۳۲۰ تا ۳۲۹؛ مطالب شگفت انگیز قرآن، ص۹۷؛ ناصر مکارم شیرازی، تفسیرنمونه، ج۱۳،ص۳۹۶ و ج۱۵، ص۱۲۶.

۲- مصباح یزدی، معارف قرآن،ص۳۲۹و۳۳۰؛ موریس بوکای، مقایسه ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ص۲۷۲؛ طب در قرآن، ص۸۱؛ ناصر مکارم شیرازی، تفسیرنمونه، ج۱۳، ص۳۹۶ و ج۱۵، ص۱۲۶ و ج۱۷، ص۱۲۶.

۳- دهر، ۲.

۴- مشکینی، تکامل در قرآن، ص۳۹.

همچنین دربارهٔ آیهٔ۱۹ سورهٔ عبس می نویسند: «بنابر معنی آیه، درصورتی که نطفه را به معنی آب بگیریم چنین می شود که خداوند نوع انسان را از آبی مخصوص [شاید همان آب آمیخته با گِل و لای و عناصر زمینی یا خاکی باشد که موجودات زنده از آن به وجود آمده اند] آفرید؛ پس بر او مقدر ساخت که از حالتی به حالتی دیگر تغییر یابد [تحول و تکامل] تا اینکه به صورت شکل انسان درآمد؛ سپس به معنای دوم آیه توجه می کند که منظور از نطفه، منی باشد که آیه، خاصّ افراد انسان می شود نه نوع انسان.(۱)

بررسی:

در مبحث مراحل خلقت انسان بیان شد که نطفه در لغت به معنای سیلان ضعیف هرچیزی است و نطفه نیز به آب خالص اطلاق شده است و به نطفهٔ مرد و زن، نطفه گویند؛ زیرا سیلان دارد. همچنین معنای لغوی و اصطلاحی قرآنی نطفه بررسی شد و دربارهٔ تفسیر آیهٔ۲ سورهٔ دهر یازده دیدگاه وجود داشت که مهمترین آنها عبارتنداز:

۱. اختلاط نطفهٔ زن و مرد؛

۲. استعدادهای درونی و عوامل وراثت؛

۳. اختلاط مواد ترکیبی نطفه (اجزاء آن)؛

۴. همهٔ اینها با همدیگر؛

۵. تطورات نطفه در دوران جنینی.(۲)

ولی کسی از مفسّران را نیافتیم که نطفه را

۱- مشکینی، تکامل در قرآن، ص۴۲.

۲- سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج۲۰، ص۲۰۹و۲۱۰؛ تفسیرنمونه، ج۲۵، ص۳۳۴.

به معنای آبِ تنها [نه نطفهٔ مرد نه مخلوط آنها] تفسیر کنند و واژهٔ امشاج هم قرینه است که آب مراد نیست.

امّا این که نطفه به معنای آب همراه با گل و لجن باشد، در معانی لغوی و اصطلاحی نطفه وجود ندارد؛ پس نطفه یا باید به معنای منی مرد یا مایع جنسی زن و مرد باشد و تفسیری که آیت الله مشکینی ارائه کردند، موافق هیچ کدام از معانی لغوی و اصطلاحی آیه نیست.

د. آیاتی که به مرحلهٔ دوم آفرینش انسان اشاره می کند: بعداز شکل گیری انسان و قبل از انتخاب حضرت آدم(علیه السلام)

«کان الناس امه واحده فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه و ما اختلف فیه...»(۱)

(همهٔ مردم گروه واحدی بودند؛ پس خداوند، پیامبران را به عنوان بشارت و بیم دهنده فرستاد و همراه آنها کتاب را به راستی و حق فرود آورد تا دربارهٔ آنچه انسان ها باهم اختلاف کرده اند، حکم کند و اختلاف نکردند در آن...)

همچنین آیهٔ۱۹ سورهٔ یونس همین مضمون را دارد .

آیت الله مشکینی معتقدند که بعداز شکل گرفتن ساختمان وجودی انسان و قبل از انتخاب

۱- بقره، ۲۱۳.

«آدم» از بین افرادِ انسانی، مرحله ای بر انسان گذشته است که همه، امتِ واحدی بودند و بدون مذهب زندگی خود را در پرتو عقل خویش می گذراندند. ایشان این دو آیه را اشاره به این مرحله از حیات بشری می داند و می نویسند:

«از ظاهر آیه معلوم می شود، پیش از بعثت انبیاء، زمانی بر انسانها گذشته است که آنها امت واحدی بودند و مفهوم واحد بودن مردم در آیه، چنانکه عده ای از مفسرین گفته اند و اخبار و روایات هم آن را تفسیر کرده اند؛ این است که بدون مذاهب و احکام آسمانی بودند و با عقل ها، اندیشه ها و فهم های خودشان زندگی می کردند؛ پس آیه کاملاً با مرحلهٔ دوم از خلقت آدم در نظریهٔ تکامل منطبق است؛ لذا واژهٔ اوّل «اختلاف» را در آیه به معنای اختلافات مادی، دنیوی و تضادهای طبقاتی پیش از بعثت پیامبران معنا می کند و واژهٔ دوم «اختلاف» در ادامه آیه را به معنای اختلافات دینی و اعتقادی بعداز بعثت انبیاء معنا می کند.»(۱)

آیت الله مکارم شیرازی نیز از آیهٔ۲۱۳ سورهٔ بقره، چهار مرحلهٔ زندگی بشر را برداشت کرده اند:

مرحلهٔ اول. زندگی سادهٔ نخستین که هنوز بشر به زندگی اجتماعی عادت نکرده بود، تضادهایی نبود و طبق فطرت، خدا را می پرستید؛

مرحلهٔ دوم. زندگی انسان شکل اجتماعی به خود می گیرد؛

مرحلهٔ سوم. : تضادها واختلافات اجتناب ناپذیر اجتماعی به وقوع می پیوندد؛

۱- مشکینی، تکامل در قرآن، ص۲۷و۲۸.

مرحلهٔ چهارم. انبیاء ازطرف خدا مأمور نجات انسان می شوند.

همچنین در پایان متذکر می شوند که آغاز پیدایش دین و مذهب به معنای واقعی، هم زمان آغاز پیدایش انسان نبوده، بلکه هم زمان با آغاز پیدایش اجتماع و جامعه به معنای واقعی بوده است؛ بنابراین جای تعجب نیست که نخستین پیغمبر اولوالعزم و صاحب آئین و شریعت حضرت نوح(علیه السلام) بود نه حضرت آدم(علیه السلام).(۱)

بررسی:

از آیات نقل شده دو برداشت می توان کرد:

الف. زندگی انسان پس از پیدایش در کره زمین دو مرحله داشته است، یک مرحله بدون هیچ پیامبری بوده و بعد حضرت آدم(علیه السلام) از بین مردم برانگیخته شد و زندگی انسان با دین و پیامبران آغاز شد؛ بنابراین حضرت آدم(علیه السلام)، اوّلین انسان روی زمین نبوده است و این با نظریهٔ تکامل داروین سازگار است.

ب. بعثت انبیاء دوگونه بوده است: در مرحلهٔ اول بعداز خلقت آدم و گسترش نسل، پیامبران بدون کتاب و شریعت بودند که بشر را در حدّ زندگی اولیّهٔ فردی راهنمایی می کردند.

در مرحلهٔ دوم که زندگی اجتماعی شروع شد و بشر محتاج قانون شد، پیامبرانی مثل حضرت نوح(علیه السلام) با شریعت و کتاب آمدند؛ بنابر برداشت دوم از آیه، حضرت آدم(علیه السلام) اولین انسان روی زمین بوده است و این با نظریهٔ ثبات انواع سازگار است.

۱- ناصر مکارم شیرازی، تفسیرنمونه، ج۲، ص۵۸.

آیت الله مشکینی برداشت اول (الف) را داشته اند و آنچه که از ذیل کلام آیت الله مکارم شیرازی برمی آید، برداشت دوم (ب) است. باتوجه به دو احتمال در آیه، نمی توان به صورت قطعی یکی از دو نظریهٔ تکامل یا ثبات انواع را به آن آیه نسبت داد.

ه. آیاتی که به مرحلهٔ سوم اشاره دارد: انتخاب حضرت آدم(علیه السلام) از بین انسان ها

«ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین»(۱)

(به درستی که خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزید.)

دکتریدالله سحابی دربارهٔ آیه می گوید:

«به تصریح این آیات(۲) حضرت آدم(علیه السلام) از میان جمعی که مثل او بودند و از پیش با او می زیستند برگزیده شد و...؛ لذا بیان آن که نوع انسان از آدم پدید آمده است، از نظر قرآن مبنا و اساس ندارد و به هیچ وجه درست نیست.»(۳)

ولی آقای مسیج مهاجری معتقد است قرآن کریم به هیچ وجه فرضیهٔ تکامل را تأیید نمی کند و در توجیه آیهٔ ۳۳ سورهٔ آل عمران می نویسد:

«چون، العالمین، عام است؛ بنابراین آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران از میان تمام مردم قبل و بعد خود برگزیده شده اند و ممکن است بگوییم حضرت آدم(علیه السلام) بعداز مدتی که صاحب

۱- آل عمران، ۳۳.

۲- آل عمران، ۳۳؛ اعراف، ۱۱؛ سجده، ۷تا۹.

۳- یدالله سحابی، خلقت انسان، ص۱۰۸.

فرزندان و... شد، برگزیده گردید؛ پس قبل از حضرت آدم(علیه السلام) انسان های دیگری وجود نداشته اند.»(۱)

آیت الله مکارم شیرازی با رد سخنان برخی نویسندگان که این آیه (آل عمران، ۳۳) را دلیل مسئلهٔ تکامل انواع دانسته اند و می گویند که در عصر حضرت آدم(علیه السلام)، عالمیان (جامعه انسانی) وجود داشته است؛ بنابراین مانعی ندارد، انسان نخستین که میلیون ها سال قبل به وجود آمده، از حیوانات دیگر تکامل یافته و حضرت آدم(علیه السلام) تنها یک انسان برگزیده بوده است، می نویسند:

«هیچ گونه دلیلی در دست نیست که منظور از، عالمین، دراینجا انسان های معاصر حضرت آدم(علیه السلام) باشند؛ بلکه ممکن است مجموع جامعهٔ انسانیت در تمام طول تاریخ بوده و لذا لزومی ندارد که معتقد باشیم در عصر حضرت آدم(علیه السلام)، انسان های زیادی وجود داشتند که حضرت آدم(علیه السلام) از میان آنها برگزیده باشد.»(۲)

آیت الله مصباح یزدی با طرح آیهٔ۳۳ آل عمران و نظراتی که می گوید حضرت آدم(علیه السلام) از بین انسان های دیگر برگزیده شده، می نویسند:

«می توان گفت که انسانی را بر همهٔ انسان هایی که پس از او می آیند، ترجیح دادم و... و اگر تنزل کنیم و بپذیریم که لازم است در عصر حضرت آدم(علیه السلام)، انسان هایی دیگر باشند، آنها فرزندان خود او هستند.»(۳)

۱- مسیح مهاجری، نظریهٔ تکامل از دیدگاه قرآن، ص۵۴و۵۶.

۲- ناصر مکارم شیرازی، تفسیرنمونه، ج۲، ص۳۹۱.

۳- مصباح یزدی، معارف قرآن، ص۳۴۵.

بررسی:

باتوجه به دو تفسیری که از آیه شد، این آیه در ردیف آیاتی قرار می گیرد که دو احتمال در معنای آنها می باشد و نمی توان به طور قاطع گفت که ظاهر آیه یا نص آن دربارهٔ یکی از دو احتمال است تا دلیلی باشد بر نظریهٔ تکامل انواع یا ثبات انواع.

۲. آیاتی که در رابطه با اثبات نظریهٔ ثبات انواع (فیکسیسم) به آنها استناد شده است

اشاره

این آیات به چند دسته تقسیم می شوند:

الف. آیاتی که خلقت همهٔ انسان ها را از یک نفس واحد می داند

«و هو الذی انشأکم من نفس واحده فمستقر و مستودع...»(۱)

(او خدایی است که همهٔ شما را از یک تن در آرامش گاه و ودیعت گاهی بیافرید.)

همین مضمون در آیات(۲) دیگری آمده است و همچنین آیاتی(۳) که خطابِ بنی آدم را به انسان ها می کند.

آیت الله مشکینی دربارهٔ نظریهٔ ثبات انواع (فیکسیسم) که معتقد است، حضرت آدم(علیه السلام) نخستین انسانی است که خداوند او را آفریده و حوّا دومین فرد از افراد نوع انسان می باشد و خداوند سایر افراد انسان را از نسل این دو فرد

۱- انعام، ۹۸.

۲- نساء، ۱؛ اعراف، ۱۸۹؛ زمر، ۶.

۳- اعراف، ۲۷و۳۵؛ یس، ۶۰؛ اسراء، ۷۰.

به وجود آورده، می نویسند:

«ازجمله آیاتی که پیروان عقیدهٔ فیکسیسم به آن استدلال می کنند، آیاتی هستند که تمامی مردم را آفریده از نفس واحد (یک فرد) اعلام می کنند و در برخی آیات از جفت او نیز یاد کرده و هیچ اشکالی ندارد که نفس واحده را حضرت آدم(علیه السلام) و جفت او را حوّا بدانیم.»

سپس در تفسیر آیهٔ۹۸ سورهٔ انعام می نویسند:

«منظور آیه این است که خداوند شما را از حضرت آدم(علیه السلام) آفرید؛ پس گروهی از شما هم اکنون در صلب پدران یا رحم مادران]... مستقر...[می باشید و گروهی نیز از شما تا روز قیامت در گورها به ودیعت نهاده]... مستودع...[شده اند.»

سپس تفسیر دیگری از طرفداران نظریهٔ تکامل انواع دربارهٔ آیهٔ۹۸ سورهٔ انعام ذکر می کنند و می نویسند:

«معتقدین به تکامل در تفسیر آیهٔ مزبور می گویند که خطاب، شامل تمامی افراد نوع انسان، گذشته و آینده و حتی حضرت آدم(علیه السلام) و حوّا، می شود؛ لذا می توان گفت منظور از نفس واحده (یک تَن) همان موجود زنده نخستین از موجودات تک سلولی است که تمام موجودات زنده از آن به وجود آمده و با ترکیبات فعل و انفعالات و تولید مثل،به صورت انواع مختلف جانداران و سرانجام به صورت انسان درآمده است؛ بنابراین معنی آیه این طور می شود که شما انسان ها از نفس واحده آفریده شده اید. برخی از انواع تحول

یافته از اجداد شما، مدت های زیادی بر روی زمین مستقر شدند؛ ولی برخی از انواع جانداران به طور محدود،موقت و مستودع (به صورت امانت) عمر کردند و سریع از بین رفتند.»(۱)

ایشان سپس متذکر می شوند که اگر تفسیر اوّل را بپذیریم با عقیدهٔ تکامل انواع منافات ندارد؛ زیرا ممکن است همهٔ انسان های موجود در زمین از نسل حضرت آدم(علیه السلام) و حوّا باشند؛ ولی قبل از آنها انسان های دیگری بوده اند که منقرض شده و نسل منتخب یعنی حضرت آدم(علیه السلام) که صاحب عقل بود، باقی ماند.(۲)

آیت الله مکارم شیرازی دربارهٔ تعبیر نفس واحده در این آیات می نویسند:

«منظور از نفس واحده، یک واحد شخصی است و اشاره به نخستین انسانی است که قرآن او را به نام «آدم» پدر انسان های امروز معرفی می کند و تعبیر بنی آدم که در آیات فراوانی از قرآن آمده، اشاره به همین نظر است و احتمال این که منظور وحدت نوعی باشد، از ظاهر آیه بسیار دور است.»(۳)

ایشان دربارهٔ «... مستقر...» و «... مستودع...»چند احتمال تفسیری را ذکر می کنند.(۴)

بررسی:

نفس در آیات قرآن به معنای روح و ذات و گاهی

۱- مشکینی، تکامل در قرآن، ص۴۶و۴۷ با تلخیص.

۲- مشکینی، تکامل در قرآن، ص۴۸.

۳- ناصر مکارم شیرازی، تفسیرنمونه، ج۳، ص۳۴۵.

۴- ناصر مکارم شیرازی، تفسیرنمونه، ج۵، ص۳۶۷.

بدن انسان است(۱)و بر فرض قبول سخنان آیت الله مشکینی [نفس یعنی موجودات قبل از انسان] در نهایت می توان گفت که این آیات دو تفسیر دارد: ۱. خلقت همهٔ افراد از آدم؛ ۲. خلقت آدم و انسان ها از موجودی که قبل از آنها بود.

تفسیر دوم با نظریهٔ تکامل سازگار است، همان طورکه تفسیر اول با نظریهٔ ثبات انواع سازگار است و کلام آیت الله مشکینی [سازگاری تفسیر اول با نظریهٔ تکامل] مبتنی بر این فرض است که ثابت کنیم حضرت آدم(علیه السلام) با فاصله و واسطهٔ حیوانات دیگر از خاک آفریده شد که در مبحث بعدی آن را بررسی می کنیم؛ پس به طور قاطع نمی توان این آیه را دلیل نظریهٔ تکامل یا ثبات انواع دانست.

ب. آیاتی که خلقت حضرت آدم(علیه السلام) را از خاک می دانند

«ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون»(۲)

(همانا مَثَل عیسی(علیه السلام) در پیش خداوند همانند مَثَل آدم(علیه السلام) است که خداوند او را از خاک آفرید و سپس به او گفت موجود شو؛ پس شد.)

«خلق الانسان من صلصالٍ کالفخار»(۳)

(خداوند، انسان را از گل خشک همانند سفال بیافرید.)

۱- ناصر مکارم شیرازی، تفسیرنمونه، ج۳، ص۲۴۵؛ مفردات راغب، ماده نفس.

۲- آل عمران، ۵۹.

۳- رحمن، ۱۴.

دکتر عدنان شریف تمام آیاتی که خلقت انسان از خاک را مطرح می کند، با نظریهٔ داروین معارض می داند؛ زیرا می گوید: «انسان از خاک آفریده شده، نه از موجود قبلی که زنده بود.»(۱)

آیت الله مشکینی دربارهٔ آیهٔ ۵۹ سورهٔ آل عمران دو احتمال را مطرح می کنند:

«اولاً ـ ممکن است، آیه دلیل ثبات انواع باشد؛ زیرا از ظاهر آیه برمی آید که خداوند حضرت آدم(علیه السلام) را از خاک آفرید؛ یعنی او را از خاک، صورت و شکل داد و سپس به او گفت که انسانی زنده باش؛ پس چنین شد و این همان مطلوب عقیدهٔ ثبات انواع است. شباهت در این جا چگونگی آفرینش، یعنی بدون پدر و مادر آفریده شدن است.

ثانیاً، آیه با نظریهٔ تکامل منافاتی ندارد؛ زیرا اشکالی در تشبیه حضرت عیسی(علیه السلام) به حضرت آدم(علیه السلام) از لحاظ خلقت از خاک، غذا، نطفه و علقه تا ولادت و بعد از آن نیست. همچنین اشکالی ندارد که خداوند از همان آغاز زندگی با اعطای پیامبری به حضرت عیسی(علیه السلام)، عقل و نیروی درک و اندیشه از طریق اعجاز و ارادهٔ ماوراء طبیعی خود، برخلاف قانون طبیعت و... اعطا نمود؛ همانطورکه به حضرت آدم(علیه السلام) عقل و یا علم و نبوت را بدین گونه داد.

شباهت در این آیه، همانندی در آفرینش و علم است. در این آیه خداوند به حضرت آدم(علیه السلام) می گوید: «... کن...» (باش)، به این معنا است که عاقل و عالم و پیامبر باشد.

۱- عدنان الشریف، من علوم الارض القرآنیه، ص۲۰۷.

در این جا دلیل شباهت ذکر آفرینش انسان از خاک، آفرینش اصلی و ذاتی است و خداوند می خواهد بطلان آنچه را که در ذهن آنها است، [مسیحیان می گویند آفرینش حضرت عیسی(علیه السلام) و حضرت آدم(علیه السلام) از طریق سنن و قوانین جاری خدایی در خلقت انسان صورت نگرفته است] اعلام کند.»(۱)

ایشان در جای دیگر با طرح آیهٔ۱۴ سورهٔ الرحمن دو تفسیر از آیه می آورند و درنهایت به این نتیجه می رسند که این آیه به تنهایی بر ثبات انواع و بر تکامل انواع دلالت ندارد و مجمل است و اثبات هر دو قول را می توان از آن برداشت کرد.(۲)

دکتر احمد ابوحجر با اشاره به این آیات می نویسد: «این آیات اشاره می کند که خدا حضرت آدم(علیه السلام) را در ابتدا از خاک به همین شکل آفرید و هیچ آیه از قرآن اشاره به تحول انسان از نوعی به نوع دیگر ندارد».(۳) آیت الله مکارم شیرازی در ذیل آیهٔ۵۹ سورهٔ آل عمران پس از شرح شأن نزول آیه [که دربارهٔ مسیحیان نجران است و آنها ولادت حضرت عیسی(علیه السلام) را مطرح کردند و پدر نداشتن او را دلیل الوهیت او گرفتند و این آیات به آنان پاسخ داد و چون مسیحیان قبول نکردند، آنها را به مباهله دعوت کرد] می گویند: «منظور از «... خلقه من تراب...» در آفرینش حضرت آدم(علیه السلام)، همان آفرینش جسم حضرت آدم(علیه السلام) و جنبهٔ

۱- مشکینی، تکامل در قرآن، ص۵۵و۵۶ با تلخیص.

۲- مشکینی، تکامل در قرآن، ص۵۴تا۵۶ با تلخیص.

۳- احمدعمر ابوحجر، التفسیر العلمی للقرآن فی المیزان، ص۴۰۰.

مادی اوست و این مطلب به قرینه جمله های بعدی بدست می آید. همچنین اشاره به آفرینش حیات و روح می کند و می گوید که «... ثم قال له کن فیکون» (سپس به او گفت موجود شو، او هم موجود گردید)؛ یعنی با فرمان آفرینش، حیات و روح را به کالبد حضرت آدم(علیه السلام) دمید.(۱)

آیت الله مصباح یزدی با اشاره به شأن نزول آیهٔ ۵۹ سورهٔ آل عمران و این که آیه قصد پاسخ به پدر نداشتن حضرت عیسی(علیه السلام) را دارد، می نویسند:

«این استدلال به درستی نشان می دهد با فرض این که حضرت آدم(علیه السلام) از نسل میانگینی بین خاك و خود(انسان) به وجود آمده و مثلاً ـ از انسان هایی که عقل نداشتند؛ ولی این استدلال نمی تواند تام باشد؛ زیرا نصارای نجران می توانستند بگویند که حضرت آدم(علیه السلام) از نطفه ای حیوانی به وجود آمده است و اگر این استدلال را تمام بدانیم [که تمام می باشد] ناچار باید پذیرفت، حضرت آدم(علیه السلام) از نسل هیچ موجود دیگری نیست.»(۲)

بررسی:

در این جا توجه به دو نکته لازم است:

الف. به نظر می رسد، در آیهٔ ۵۹ سورهٔ آل عمران «... مثل عیسی عندالله کمثل آدم...» دلایل شباهت هر دو را می توان چند گونه تصور کرد:

۱. پدر نداشتن حضرت آدم(علیه السلام) و حضرت عیسی(علیه السلام)؛

۲. خلقت از خاك با واسطه، یعنی مواد غذائی

۱- ناصر مکارم شیرازی، تفسیرنمونه،ج۲، ص۴۳۵و۴۳۶.

۲- مصباح یزدی، معارف قرآن، ص۳۴۲.

تبـدیل بـه نطفـه، علقـه و... تـا انسـان شـدن و همچنیـن ایـن کـار برای حضـرت عیسـی(علیـه السـلام) از طریـق حضـرت مریم(علیهاالسلام) صورت گرفت و برای حضرت آدم(علیه السلام) از طریق انسان ها یا میمون های نسل قبل از او؛

۳. نبوت؛

۴. علم و عقل؛

۵. اصل خلقت از خاک [در برابر مسیحیان که عیسی(علیه السلام) را خاکی نمی دانستند].

شباهت های شمارهٔ سه و چهار در این آیه، از جملهٔ «... کن ...» در ادامهٔ آیه برداشت می شود؛ ولی به نظر می رسد: جملهٔ «... ثم قال له کن فیکون» در مقام بیان وجه شباهت نباشـد؛ بلکه مرحلهٔ دوم خلقت را بیان می کند که ایجاد روح است و در تمام افراد انسان وجود دارد و همچنین در آیات دیگر، تحت عنوان «... نفخت فیه من روحی...» به آن اشاره شد.

شباهت اول باتوجه به شأن نزول، نزدیک تر از شباهت سوم و چهارم است.

امّا به هرحال فقط وجه شبه دوم یا پنجم در آیه تصریح شـده است؛ زیرا جملـهٔ «... خلقه من تراب...» بیان وجه شـبه حضـرت عیسی(علیه السلام) و حضرت آدم(علیه السلام) است که فقط اشاره به خاک کرده است.

ب. دربارهٔ خلقت حضرت عیسی(علیه السلام) از خاک دو احتمال وجود دارد:

۱. خلقت بی واسطه از خاک؛

۲. خلقت، باواسطهٔ سلسلهٔ موجود از خاک

[همین دو احتمال دربارهٔ حضرت آدم(علیه السلام) وجود دارد].

امّا در این جا خلقت بی واسطه از خاک صحیح نیست؛ زیرا حضرت عیسی(علیه السلام) بی واسطه از خاک آفریده نشد؛ بلکه از جسم حضرت مریم(علیهاالسلام) بود که با واسطهٔ مواد غذایی او را از خاک به وجود آورد؛ پس فقط شباهت دوم [خلقت با واسطه از خاک] باقی می ماند و این مطلب شاهدی بر نظریهٔ تکامل است نه بر نظریهٔ ثبات انواع؛ البته احتمال شباهت پنجم [اصل خلقت از خاک] در این آیه بعید نیست؛ زیرا مسیحیان نجران اصل خلقت حضرت عیسی(علیه السلام) و خاکی بودن او را قبول نداشتند و او را غیر مخلوق و ماوراء طبیعی می دانستند؛ بنابراین آیه قصد ردّ این نظریهٔ را دارد و نه بیان واسطه داشتن یا نداشتن خلقت آنها از خاک، یعنی آیه درصدد بیان واسطه و عدم واسطه نیست؛ پس نمی تواند دلیلی بر نظریهٔ تکامل انواع یا ثبات انواع باشد.

۳. آیاتی که با دو نظریهٔ تکامل و ثبات انواع، انطباق دارد

۱. «خلق الانسان من نطفه فاذا هو خصیم مبین(۱)»

(خداوند انسان را از نطفه آفرید و آنگاه او به خصومت و دشمنی آشکار برخاست.)

همین مضمون در آیات دیگری آمده است.(۲)

۱- نحل، ۴.

۲- یس، ۷۷؛ نجم، ۶۶.

۲. ...«اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم سواد رجلًا»(۱)

(آیا به آن خدایی که تو را از خاک آفرید و سپس تو را به صورت مردی درآورد، کافر شدی.)

و همین مضمون درسورهٔ فاطر، ۱۱آمده است.

۳. «الذی خلقک فسواک فعدلک فی ای صوره ماشاء رکبک»(۲)

(آن(خدایی که) تو را بیافرید؛ سپس به صورتی کامل آراست و بعد تو را به اعتدال آورد [و به اندازه ساخت] و به هر صورتی که خود خواست تو را ترکیب و شکل داد.)

۴. «خلق الانسان من علق»(۳)

(انسان را از علق یا خون بسته آفرید.)

مقصود از «علق» خاک چسبیده (طین لازب) یا خون بسته در رحم است. [باتوجه به دو نظریهٔ بیان شده](۴)

بررسی:

هرچند انطباق این آیات با هر دو نظریه اشکال دارد؛ ولی از آن جا که برخی از این آیات قبلًا مطرح و بررسی شد و در بقیهٔ آیات، صاحب نظران برای اثبات نظریهٔ تکامل یا ثبات انواع به آنها استدلال نکرده اند؛ لذا از بحث و تفصیل بیشتر در این موضوع پرهیز می شود.

۱- کهف، ۳۷.

۲- انفطار، ۷و۸.

۳- علق، ۲.

۴- مشکینی، تکامل در قرآن، ص۶۳ تا۶۶.

جمع بندی و بررسی نهایی مبحث نظریهٔ تکامل و قرآن

نظریه های علمی در جوامع علمی معاصر به صورت نظریات «ابطال پذیری» مطرح می شود؛ یعنی به شکل افسانه های مفید پذیرفته می شود و تا وقتی نظریهٔ بهتری جانشین آن نشده، از دایرهٔ علم بیرون نمی رود؛ لذا نظریهٔ تکامل هرچند اثبات قطعی ندارد؛ ولی امروزه یک نظریهٔ قبول شده در اکثر جوامع علمی علوم تجربی است؛ هرچند هنوز هم نظریهٔ ثبات انواع به صورت یک احتمال مطرح است.

ازطرفی همان طورکه مشاهده شد، آیات قرآن منطبق با نظریهٔ تکامل و نظریه ثبات انواع است و هیچ آیه ای به دست نیامد که نص باشد و یا ظهور قوی در یکی از دو نظریه داشته باشد؛ پس نمی توان یکی از دو نظریه را به صورت قطعی به قرآن نسبت داد.

تذکرات:

۱. لازم نیست قرآن دربارهٔ هر نظریهٔ علمی به صورت اثبات یا نفی نظر داده باشد؛ زیرا کتاب هدایت است و اشارات علمی را در حدّ لزوم و در راستای هدف هدایت استفاده می کند.

۲. قبول یا رد نظریهٔ تکامل با اثبات خدا و دین دار بودن یا نبودن انسان ها ملازمه ای ندارد؛ یعنی همان طورکه می توان نظریهٔ تکامل را نپذیرفت و دین دار بود، می توان قائل به نظریهٔ تکامل بود ولی وجود ناظم (خدا) را برای سلسلهٔ منظم موجودات، از تک سلولی تا انسان، ثابت

کرد و دین دار بود؛ همان طورکه برخی از پزشکان متعهد به این امر تصریح کرده اند.(۱)

۳. پذیرش نظریهٔ تکامل و انطباق آن با آیات قرآن دلیلی بر اعجاز علمی قرآن نیست؛ زیرا از یک طرف آیات استناد شده، دارای احتمالات تفسیری متعددی بودند و تفسیر موافق نظریهٔ تکامل قطعی نبود و ازطرف دیگر، انطباق مراحل تطور موجودات زنده [تک سلولی تا انسان] بر این آیات اشکال داشت. [ذیل آیهٔ ۴۵ سورهٔ نور بیان شد]

۱- سیدرضا پاک نژاد، اولین دانشگاه و اخرین پیامبر، ج۱، ص۱۵۴.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان



WWW